يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۚ قُل لَّا تَعْتَذِرُوا
لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۚ وَسَيَرَى اللَّهُ
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾ سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ
إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ۖ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ
إِنَّهُمْ رِجْسٌ ۖ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ﴿٩٥﴾ يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ ۖ فَإِن
تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾
الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ
مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾ وَمِنَ
الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ
الدَّوَائِرَ ۚ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾ وَمِنَ
الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ
قُرُبَاتٍ عِندَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ ۚ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ
لَّهُمْ ۚ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩٩﴾

هنگامی که بـه سـوی آنها (که از جـهاد تـخلّف کردنـد) بـاز گردید، از شـما عذرخواهی می‌کنند؛ بـگو: «عذرخواهـی نکنیـد، مـا هرگـز (سخن) شـما را بـاور نخواهیم کرد! چرا که خدا ما را از اخبـارتان آگاه سـاخته؛ و خدا و رسـولش، اعمال شما را می‌بینند؛ سپس بـه سـوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگشت داده می‌شوید؛ و او شـما را به آنچه انجام‌می‌دادید، آگاه می‌کند (و جزا می‌دهد.)» ۹۴ هنگامـی کـه به سوی آنان بازگردید، بـرای شـما به خدا سوگند یاد می‌کنند، تا از آنها اعراض (و صرف نظر) کنید؛ از آنهـا اعراض کنید (و روی بگردانید)؛ چرا کـه پلیـدنـد؛ و جایگاهشـان دوزخ اسـت، بـه کیفـر اعمالی کـه انجام می‌دادند. ۹۵ بـرای شـما قسـم یاد می‌کنند تا از آنها راضی شـوید؛ اگر شـما از آنها راضی شـوید، خداوند (هرگـز) از جمعیّت فاسقـان راضی نخواهد شد. ۹۶ بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان شدیدتر است؛ و به ناآگاهی از حدود و احکامی که خدا بـر پیامبـرش نازل کرده، سـزاوارترند؛ و خداوند دانا و حـکیم اسـت. ۹۷ گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشـین، چـیزی را که (در راه خدا) انفاق می‌کنند، غرامت محسـوب می‌دارند. و انتظار حـوادث دردناکی برای شما می‌کشند؛ حـوادث دردناک بـرای خود آنهاسـت؛ و خداوند شـنوا و داناسـت. ۹۸ گروهی (دیگر) از عربهای بادیه‌نشـین، بـه خدا و روز رسـتاخیز ایمان دارند؛ و آنچه را انفاق می‌کنند، مایهٔ تقرّب به خدا، و دعای پیامبر می‌دانند؛ آگاه باشید اینها مایهٔ تقرّب آنهاست. خداوند بـزودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت؛ بیقین، خداوند آمرزنده و مهربان است. ۹۹

۹۴. طرد متخلفان از جهاد : در شأن نزول این آیه و دو آیهٔ بعد نقل شده است که پس از آن که پیامبر(ص) از جنگ تبوک به مدینه بازگشت، گروهی از منافقان را که از جهاد در راه خدا سرباز زده بودند و شمارشان به هشتاد نفر می‌رسید، طرد کرده، در بارهٔ ایشان فرمود: «**نه با آنها نشست و برخاست کنید و نه با آنها سخن بگویید.**» این آیات به وضعیت آنها اشاره دارد.[۱]

۹۵. اعراض از منافقان : کلمات «تُعرِضوا» و «اَعرِضوا» هر دو از مادهٔ «اِعراض» هستند؛ ولی برای دو معنا به کار می‌روند. معنای نخست وقتی است که منافقین از مؤمنان درخواست اعراض می‌کنند (لِتعرِضوا عنهم)؛ بدین معنی که از شما می‌خواهند در برابر نفاق آنها سکوت کنید و آنها را سرزنش نکنید. معنای دوم وقتی است که خدا به مؤمنان می‌گوید: «اَعرضوا عنهم» (**از آنها اعراض کنید**). این به معنای روی‌گردانی از منافقان به خاطر کوچک شمردن و خوار کردن و هم‌نشین نشدن با آنان است. در حدیثی از رسول خدا(ص) آمده که «**چهار چیز دل‌ها را فاسد می‌کند و یکی از آن چهار چیز، هم‌نشینی با مردگان است.**» پرسیدند: ای رسول خدا، مردگان چه کسانی هستند؟ فرمود: «**گمراهان از ایمان و منحرفان از احکام الهی.**»[۲]

۹۷. اَعراب و اَعرابی در اسلام : در این آیه و دو آیهٔ بعد ـ به تناسب بحث‌هایی در بارهٔ منافقان مدینه ـ در مورد منافقان بادیه‌نشین و نشانه‌ها و افکار آنها و همچنین در بارهٔ مؤمنان مخلص و راستین بادیه‌نشین صحبت شده است. اَعراب، کلمه‌ای است که معنی جمعی دارد و برخلاف تصور بسیاری، جمع کلمهٔ عرب نیست و مفردی هم در لغت عرب ندارد. این کلمه به عرب‌های بادیه‌نشین اطلاق می‌شود و هنگامی که می‌خواهند معنی مفرد را ادا کنند، همین کلمه را با یاء نسبت به صورت «اَعرابی» می‌گویند. پس اعراب به معنای عرب‌های بادیه‌نشین و اعرابی به معنای یک عرب بادیه‌نشین است. گرچه اعرابی به معنای بادیه‌نشین است، این کلمه در اخبار و روایات اسلامی مفهوم وسیع‌تری پیدا کرده است. به تعبیر دیگر، مفهوم اسلامی آن، به منطقهٔ جغرافیایی ربطی ندارد؛ بلکه به طرز تفکر و منطقهٔ فکری مربوط است؛ بدین معنی که آنهایی که از آداب و سنن و تعلیم و تربیت اسلامی دور هستند، هر چند شهرنشین باشند، اعرابی‌اند؛ ولی بادیه‌نشینان آگاه و آشنا به آداب و سنن اسلامی، اعرابی نیستند. حدیث مشهوری از امام صادق(ع)، گواه روشنی بر این سخن است. در این حدیث می‌خوانیم: «**هر کس از شما از دین و آیین خود آگاه نباشد، اعرابی است.**» در روایت دیگری می‌خوانیم: «**اعرابی شدن بعد از هجرت، از شاخه‌های کفر است.**» همچنین از امام علی(ع) نقل شده که خطاب به گروهی از اصحاب عصیانگرش فرمود: «**بدانید که شما بعد از هجرت اعرابی شدید.**» در دو حدیث پیش، اعرابی شدن، در نقطهٔ مقابل هجرت قرار گرفته و با توجه به این‌که مفهوم وسیع هجرت نیز جنبهٔ مکانی ندارد، بلکه اساس آن انتقال فکر از محور کفر به محور ایمان است، معنی اعرابی بودن نیز روشن می‌شود که بازگشت از آداب و سنن اسلامی به آداب و سنن جاهلیت است.[۳]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۳۸۱ ۲ـ وسائل‌الشیعه، ج۱۶ ، ص ۲۶۶ ۳ـ نمونه، ج۸ ، ص ۹۳

وَالسّٰبِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهٰجِرِينَ وَالْاَنْصارِ وَالَّذِينَ
اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَاَعَدَّ لَهُمْ
جَنّٰتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِينَ فِيهَا اَبَدًا ذٰلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرابِ مُنٰفِقُونَ وَمِنْ اَهْلِ
الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ اِلٰى عَذابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ وَآخَرُونَ
اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صٰلِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّٰهُ
اَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰۲﴾ خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ
صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِها وَصَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ
صَلٰوتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ
هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقٰتِ وَاَنَّ اللّٰهَ
هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰى عالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۵﴾ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ
لِاَمْرِ اللّٰهِ اِمّا يُعَذِّبُهُمْ وَاِمّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰۶﴾

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ! ۱۰۰ و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (:مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند. ۱۰۱ و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند؛ و کار خوب و بد را به هم آمیختند؛ امید می‌رود که خداوند توبهٔ آنها را بپذیرد؛ بیقین، خداوند آمرزنده و مهربان است. ۱۰۲ از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیلهٔ آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی؛ و (به هنگام گرفتن زکات،) به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایهٔ آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست. ۱۰۳ آیا نمی‌دانستند که فقط خداوند توبه را از بندگانش می‌پذیرد، و صدقات را می گیرد، و خداوند توبه‌پذیر و مهربان است؟! ۱۰۴ بگو: «عمل کنید! خداوند و فرستادهٔ او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند! و بزودی، بسوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می کردید، خبر می‌دهد!» ۱۰۵ و گروهی دیگر، به فرمان خدا واگذار شده‌اند (و کارشان با خداست)؛ یا آنها را مجازات می کند، و یا توبهٔ آنان را می‌پذیرد (، هر طور که شایسته باشند)؛ و خداوند دانا و حکیم است. ۱۰۶

۱۰۰. پیشگامان نخستین از مهاجرین : طبق بسیاری از روایاتی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، نخستین کسی که اسلام آورد، حضرت علی بن ابی‌طالب(ع) بود که در رأس پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار قرار دارد.[۱] نکتهٔ دیگر این‌که برخی از علما و مفسران از این آیه چنین استفاده کرده‌اند که همهٔ یاران پیامبر(ص)، پاک و درستکار و اهل بهشت هستند و برای این ادعا احادیثی نیز نقل کرده‌اند. برای قبول این مطلب باید بسیاری از آیات قرآن را تکذیب کرد: آیاتی که اعلام می‌دارد: «**خدا (هرگز) از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد**» و «**خداوند، ستمکاران را دوست نمی‌دارد.**» این مسلّم است که در میان اصحاب پیامبر، افراد فاسق و ظالمی مانند طلحه و زبیر بودند که با برپا کردن جنگ علیه امام علی(ع) باعث ریخته شدن خون هفده هزار مسلمان شدند. بدیهی است که منظور از «**پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند**»، کسانی هستند که در مسیر رضای خداوند قدم برداشتند؛ نه این‌که تمام صحابه‌ای که نزد پیامبر اسلام ایمان آوردند، از عذاب الهی مصون شوند و گفته‌هایشان حجت باشد.[۲]

۱۰۳. زکات؛ پاک‌کننده و پرورش‌دهنده : این آیه، حکم زکات را بیان کرده است. زکات، از ارکان و پایه‌های دین اسلام است. این موضوع از ظاهر آیه دانسته می‌شود و نیز روایات بسیاری که در تفسیر آن از اهل‌بیت(ع) رسیده است. خداوند، زکات را موجب پاک‌سازی و پرورش انسان بر شمرده است. بعضی از مفسران، این واجب الهی را به قطع شاخ و برگ‌های اضافی گیاه تشبیه کرده‌اند که موجب رشد و نمو آن می‌شود. در سنت پیامبر(ص) نقل شده که هر گاه برای ایشان زکات می‌آوردند، برای زکات‌دهنده و خانوادهٔ او دعا می‌فرمود.[۳]

۱۰۴. خدا؛ گیرندهٔ صدقه : مسلّماً گیرندهٔ زکات و صدقات، یا پیامبر(ص) و امام(ع) و پیشوای مسلمین است یا افراد مستحق. در هر صورت، خداوند به ظاهر آنها را نمی‌گیرد؛ ولی از آن رو که دست پیامبر و پیشوایان راستین، دست خداست ـ چرا که آنها نمایندهٔ خدا هستند ـ گویی خداوند این صدقات را می‌گیرد. همچنین بندگان نیازمندی که به اجازه و فرمان الهی این‌گونه صدقات را می‌پذیرند، آنها نیز در حقیقت نمایندگان پروردگارند، و به این ترتیب، دست آنها نیز دست خداست. این تعبیر زیبا، علاوه بر این‌که برای زکات و صدقه دادن تشویق مؤثری است، به همهٔ مسلمانان هشدار می‌دهد که در پرداخت زکات و صدقات، نهایت ادب و احترام را به خرج دهند؛ چرا که گیرندهٔ آن خدا است. در روایتی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «**صدقه پیش از آن‌که در دست نیازمند قرار بگیرد، به دست خدا می‌رسد.**»[۴]

۱۰۵. آگاهی پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) از اعمال امت : از این آیه و روایات بسیاری که از اهل بیت(ع) نقل شده، فهمیده می‌شود که پیامبر(ص) و امامان از اعمال همهٔ امت آگاه می‌شوند؛ یعنی خداوند از طریق خاصی، اعمال امت را بر آنها عرضه می‌دارد. از امام صادق(ع) چنین نقل شده است: «**تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر عرضه می‌شود؛ اعمال نیکان و بدان. بنابر این مراقب باشید، و این مفهوم سخن خداوند است که می‌فرماید : و قل اعملوا ...**» در روایت دیگری از امام رضا(ع) نقل شده که شخصی به ایشان عرض کرد: برای من و خانواده‌ام دعایی فرما. فرمود: «**مگر من دعا نمی‌کنم؟ به خدا سوگند، اعمال شما هر روز و شب بر من عرضه می‌شود. آیا کتاب خدا را نمی‌خوانی که می‌فرماید: «و قل اعملوا ...» به خدا سوگند، منظور از مؤمنان، علی بن ابی‌طالب (و امامان دیگر از فرزندان او) است.**»[۵]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۱۰۳
۲ـ نمونه، ج۸ ، ص ۱۰۸ و المیزان، ج۹، ص ۳۹۶
۳ـ المیزان، ج۹، ص ۳۹۰
۴ـ نمونه، ج۸ ، ص ۱۲۱
۵ـ پیشین، ص ۱۲۵

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ
الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ ۚ
وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ ۖ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۚ لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ
مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ ۚ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ
أَن يَتَطَهَّرُوا ۚ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ ﴿١٠٨﴾ أَفَمَنْ أَسَّسَ
بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ
بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۗ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي
بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿١١٠﴾ ۞ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ
وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ۚ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ
وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ
وَالْقُرْآنِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۚ فَاسْتَبْشِرُوا
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١١﴾

ربع الحزب ٢١

(گروهی‌دیگراز آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان، و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آنها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته‌ایم.» امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغگو هستند. ١٠٧ هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایهٔ تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. ١٠٨ آیا کسی که شالودهٔ آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرومی‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. ١٠٩ (امّا) این بنایی را که آنها ساختند، همواره بصورت یک وسیلهٔ شک و تردید،در دلهایشان باقی می‌ماند؛ مگر اینکه دلهایشان پاره‌پاره شود (و بمیرند؛ وگرنه، هرگز از دل آنها بیرون نمی‌رود)؛ و خداوند دانا و حکیم است. ١١٠ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعدهٔ حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ! ١١١

۱۰۷. مسجد ضرار یا لانهٔ جاسوسی : نقل شده که گروهی از طایفهٔ «بنی‌عمرو بن عوف»، در سرزمین قبا ـ در نزدیکی مدینه ـ مسجدی را ساختند و از پیامبر(ص) تقاضا کردند که در آن نماز گزارد و با حضور خود، آن مسجد را متبرک کند. پیامبر نیز به آنجا تشریف برد و در آن نماز گزارد. پس از این ماجرا، گروهی از طایفهٔ «بنی‌غنم بن عوف» ـ که از منافقان بودند ـ به بنا کنندگان مسجد قبا حسد ورزیدند و با خود گفتند که در مقابل مسجد قبا مسجدی می‌سازیم و در آن نماز می‌گزاریم و در جماعت محمد(ص) حاضر نمی‌شویم. علاوه بر این، منافقین با این کار می‌خواستند پایگاهی برای ابوعامر راهب فراهم کنند. او در دوران جاهلیت، خود را راهب مسیحی معرفی کرده بود و هنگامی که پیامبر به مدینه آمد، به او حسد ورزید و علیه پیامبر گروه‌هایی را تشکیل داد، سپس به مکه فرار کرد و پس از فتح مکه به طائف گریخت و پس از اسلام آوردن اهل طائف، به شام متواری شد. سپس به سمت روم حرکت کرد تا علیه پیامبر از قیصر روم تقاضای کمک کند. در این زمان، به منافقان مدینه پیغام داد که خود را برای جنگ با پیامبر آماده کنند و مسجدی بنا کنند و منتظر او و سپاه روم باشند. البته مرگ به او امان نداد و قبل از رسیدن به پادشاه روم مرد. به هر حال، منافقان این مسجد را بنا کردند و از پیامبر خواستند که در آن نماز گزارد. پیامبر به آنها وعده داد که پس از بازگشت از تبوک، در آن نماز خواهد گزارد؛ اما پس از بازگشت، خداوند با این آیات، پیامبر را از فتنهٔ منافقان باخبر کرد و به مسلمانان دستور داد که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند و آن را محل زباله قرار دهند.[۱]

۱۰۸. سیمای مسجد و مسجدی‌های راستین : منظور از این مسجدی که از روز نخست بر پایهٔ تقوی بنا شده، چنان‌که در توضیح آیهٔ پیش بیان شد، مسجد قبا است. در روایتی از امام صادق(ع) نیز این مطلب تصریح شده است.[۲] یکی از درس‌های ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و این آیات فرا می‌گیریم، این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی، کانونی با دو ویژگی است. نخست این‌که شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد: «**از روز نخست بر پایهٔ تقوی بنا شده**»؛ دیگر این‌که حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درستکار و باایمان و مصمم باشند: «**در آن، مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند.**» از بین رفتن هر یک از این دو ویژگی اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد می‌شود.[۳] در این‌که منظور از پاکیزگی اهل مسجد، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسران گفت‌وگو است؛ ولی به نظر می‌رسد که طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه پاک‌سازی روحی از آثار شرک و گناه و پاکیزه کردن جسم از آثار آلودگی به کثافت و نجاست را شامل می‌شود.[۴]

۱۱۱. جهاد؛ معامله‌ای پر سود با خدا : خداوند در این آیه، خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده و جان‌ها و اموال آنان‌را کالا و بهشت را بها و تورات و انجیل و قرآن را سند این معامله قرار داده است.[۵] در اینجا، انسان از این همه لطف و محبت پروردگار در حیرت فرو می‌رود؛ خداوندی که مالک همهٔ عالم هستی و حاکم مطلق بر تمام جهان آفرینش است و هر کس هر چه دارد، از ناحیهٔ او دارد، در مقام خریداری همین مواهبی که به بندگان بخشیده، بر می‌آید و عطاهای خود را به بهایی صدچندان می‌خرد. آیا معامله‌ای از این پرسودتر وجود دارد؟ در حدیثی از جابر بن عبدالله انصاری در این باره می‌خوانیم: پیامبر در مسجد بودند که این آیه نازل شد. آنگاه مردم از شدت خوشحالی تکبیر گفتند. مردی از انصار پیش آمد و با تعجب از پیامبر پرسید: راستی این آیه بود که نازل شد؟! پیامبر فرمود: «**آری**». مرد انصاری گفت: معاملهٔ پرسودی است. این معامله را باز نمی‌گردانیم و اگر بازگشتی از ما بخواهند، نمی‌پذیریم.[۶]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۴۰۴
۲ـ پیشین، ص ۴۰۵
۳ـ نمونه، ج۸، ص ۱۴۶
۴ـ پیشین، ص ۱۴۰
۵ـ المیزان، ج۹، ص ۴۱۰
۶ ـ نمونه، ج۸، ص ۱۴۹

اَلتّٰٓئِبُونَ الْعٰبِدُونَ الْحٰمِدُونَ السّٰٓئِحُونَ الرّٰكِعُونَ
السّٰجِدُونَ الْاٰمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنّاهُونَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَالْحٰفِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
﴿۱۱۲﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوٓا اَنْ يَسْتَغْفِرُوا
لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوٓا اُولِي قُرْبٰى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ
لَهُمْ اَنَّهُمْ اَصْحٰبُ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۳﴾ وَمَا كَانَ اسْتِغْفٰرُ
اِبْرٰهِيمَ لِاَبِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَآ اِيّٰاهُ ۖ فَلَمّٰا تَبَيَّنَ
لَهٗٓ اَنَّهٗ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّاَ مِنْهُ ۗ اِنَّ اِبْرٰهِيمَ لَاَوّٰاهٌ حَلِيمٌ
﴿۱۱۴﴾ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدٰىهُمْ حَتّٰى
يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ۗ اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾ اِنَّ
اللّٰهَ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُحْيٖ وَيُمِيتُ ۗ
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۱۶﴾ لَقَدْ
تٰابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهٰجِرِينَ وَالْاَنْصٰارِ الَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ
فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ ۗ اِنَّهٗ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۷﴾

توبه‌کنندگان، عبادت کاران، سپاسگویان، سیاحت کنندگان، رکوع کنندگان، سجده‌آوران، آمران به معروف، نهی کنندگان از منکر،و حافظان حدود (و مرزهای) الهی،(مؤمنان حقیقی‌اند)؛و بشارت ده به (این چنین) مؤمنان! ۱۱۲ برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند؛ (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه، اهل دوزخند. ۱۱۳ و استغفارِ ابراهیم برای پدرش [= عمویش آزر]، فقط بخاطر وعده‌ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ امّا هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست؛ بیقین، ابراهیم مهربان و بردبار بود. ۱۱۴ چنان نیست که خداوند قومی را، پس از آنکه آنها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر آنکه اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند)؛ زیرا خداوند به هر چیزی داناست. ۱۱۵ حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خداست؛ زنده می کند و می‌میراند؛ و جز خدا، ولیّ و یاوری ندارید. ۱۱۶ مسلّماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدّت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبهٔ آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. ۱۱۷

۱۱۲. ویژگی‌های شهیدان حقیقی : در روایتی از امام صادق(ع) چنین می‌خوانیم که پس از نزول آیهٔ پیش (توبه ـ ۱۱۱) که به مجاهدان بشارت بهشت داده شده است، شخصی از پیامبر سؤال کرد: آیا کسی که شمشیرش را بردارد و به جهاد رود و کشته شود، اما در زندگی‌اش به گناهی بسیار بزرگ آلوده بوده، آیا این شخص هم شهید محسوب می‌شود و مشمول بشارت آیهٔ پیش هست؟ در این هنگام، این آیه نازل شد و ویژگی‌های مجاهدان و شهیدان حقیقی را بیان کرد.[1] خداوند، در این آیه، مؤمنان را با زیباترین صفات وصف می‌کند؛ صفاتی که اگر کسی آنها را داشته باشد، ایمانش کامل است و مشمول وعدهٔ قطعی خداوند در بارهٔ بهشت برین؛ اما دارندگان این صفات چه کم‌اند؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**شخصی به نام عبّاد بصری، امام سجّاد(ع) را در راه مکه دید که به حج مشرف می‌شود. (آن نادان مقدس‌نما) به امام گفت: ای علی بن حسین، جهاد را که دشوار است، ترک کرده‌ای و به حج که راحت و آسان است، رو آورده‌ای؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: «ان الله اشتری ...»؟ امام سجاد(ع) فرمود: «اگر مؤمنانی را که خداوند آنان را آن‌گونه (توبه ـ ۱۱۲) توصیف کرده است، می‌دیدیم، آری، جهاد همراه آنان، بهتر از حج است.»**»[2]

۱۱۲. سیاحت مؤمنان : سیاحت به معنای سیر و حرکت بر روی زمین است. در اینجا به معنای حرکت کردن و رفتن به اماکنی است که در آنجا خدا یاد و عبادت می‌شود؛ مانند مساجد. مؤمنان حقیقی، از مسجدی به مسجد دیگر و از محفلی دینی به محفل دیگر حرکت می‌کنند و برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، به محیط محدودی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه همه جا برای آنان کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت است. در روایتی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «**سیاحت امت من در مساجد است.**»[3]

۱۱۳ و ۱۱۴. ممنوعیت استغفار برای مشرکان متکبر : آیهٔ ۱۱۳ با تعبیری قاطع پیامبر و مؤمنان را از استغفار برای مشرکان نهی می‌کند؛ زیرا این کار، درخواست و آرزویی نابجا برای فردی است که به هیچ وجه سزاوار آمرزش نیست و راه نجاتی برای او تصور نمی‌شود. به علاوه، طلب آمرزش، نوعی اظهار محبت است که از این کار برای برخی مشرکان به شدت نهی شده و از آن رو که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن در آیات آن خوانده بودند که حضرت ابراهیم(ع) برای عمویش آزر استغفار کرده، ممکن بود این سؤال برای آنها پدید آید که مگر آزر مشرک نبود؛ اگر این کار ممنوع است، چرا آن پیامبر بزرگ خدا انجام داد ؟![4] قرآن به این پندار این‌گونه پاسخ می‌دهد که استغفار حضرت ابراهیم برای عموی مشرک‌اش بدین دلیل بود که او گمان می‌کرد آزر اگر چه مشرک است، با خدا دشمنی و لجاجت ندارد و به هدایت او امید می‌رود. پس، از روی مهربانی به او وعده داد که برایش از خدا طلب آمرزش می‌کند؛اما هنگامی که برایش روشن شد که او با خدا دشمن است و بر سر شرک و گمراهی‌اش لجاجت دارد، از او بیزاری جست.[5]

۱۱۷. گوشه‌ای از سختی‌های جنگ تبوک : این آیه در بارهٔ جنگ تبوک و سختی‌هایی که در آن جنگ به مسلمانان رسید، نازل شده است. کار جنگ تا آنجا پیش رفت که گروهی تصمیم گرفتند که باز گردند؛ اما لطف خدا شامل حال آنها شد و از این تصمیم صرف‌نظر کردند. گوشه‌ای از سختی‌هایی که در این جنگ به مسلمانان رسید، این است که هر ده نفر از مسلمانان یک شتر داشتند و به نوبت بر آن سوار می‌شدند و آذوقه‌شان آرد جو با سبوس و قدری خرمای فاسدو روغن گندیده بود و چند نفر از آنها خرمای مختصری را که داشتند، بدین صورت مورد استفاده قرار می‌دادند که یکی از آنها خرمایی را در دهان می‌گذاشت و می‌مکید تا مزهٔ آن را احساس کند، آنگاه آن را به دیگری می‌داد و جرعه‌ای آب می‌نوشید، و این کار را ادامه می‌دادند تا آن‌که چیزی از خرما جز هسته‌اش باقی نمی‌ماند.[6]

۱ـ کافی، ج۵، ص ۱۵
۲ـ المیزان، ج۹، ص ۴۲۰
۳ـ نمونه، ج۸، ص ۱۵۱ و المیزان، ج۹، ص ۴۱۱
۴ـ نمونه، ج۸، ص ۱۵۵
۵ـ المیزان، ج۹، ص ۴۱۱
۶ ـ پیشین، ص ۴۲۲

وَعَلَى الثَّلٰثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا
أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللّٰهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّٰهَ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾ يٰأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِينَ ﴿١١٩﴾ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ
وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ
اللّٰهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ
ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَطَئُونَ
مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا
كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰلِحٌ إِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾
وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا
إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
﴿١٢١﴾ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿١٢٢﴾

نصف الحزب ٦١

و (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) بازماندند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند،) تا آن حدّ که زمین با همهٔ وسعتش بر آنها تنگ شد؛ (حتّی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ۱۱۸ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید. ۱۱۹ سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه‌نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلّف جویند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند. این بخاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی، و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود برنمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر اینکه به خاطر آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. ۱۲۰ و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (بسوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می‌شود؛ تا خداوند آن را بعنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد. ۱۲۱ شایسته نیست مؤمنان همگی (بسوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت بسوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند! ۱۲۲

۱۱۸. خدای بسیار توبه‌پذیر : مفسران نقل کرده‌اند که این آیه در بارهٔ سه نفر از مسلمانان به نام‌های «کَعب بن مالک»، «مرارة بن رَبیع» و «هِلال بن اُمیّه» نازل شده است. این سه نفر از امر پیامبر تخلف کردند و با او به جنگ تبوک نرفتند؛ اما از کردهٔ خود پشیمان شدند. هنگامی که پیامبر(ص) به مدینه بازگشت، نزد او رفتند و عذرخواهی کردند؛ پیامبر با آنها سخن نگفت و از مسلمانان نیز خواست با آنها سخن نگویند. پس همهٔ مردم حتی کودکان از آنها کناره گرفتند. زنان این سه مرد نیز نزد پیامبر آمدند و عرض کردند: آیا ما هم باید از شوهرانمان کناره‌گیری کنیم؟ حضرت فرمود: نه؛ اما به شما نزدیک نشوند. در نتیجه، زندگی در مدینه برای آنها دشوار شد و ناچار به کوه‌های مدینه پناه بردند. هر روز خانواده‌هایشان برایشان غذا می‌بردند؛ اما با آنها حرف نمی‌زدند. آنها به یکدیگر گفتند: حالا که مردم با ما قهر کرده‌اند و حرف نمی‌زنند، ما چرا با خود حرف بزنیم؟! به همین جهت پراکنده و از هم جدا شدند و پنجاه روز در همین حال بودند و به درگاه خدا زاری و توبه می‌کردند. تا این‌که خداوند توبهٔ آنها را پذیرفت و این آیه را در بارهٔ ایشان نازل فرمود. نکتهٔ لطیفی که در این آیه آمده، این است که خداوند می‌فرماید: «**سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود (و به آنها توفیق داد) تا توبه کنند؛ خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.**» برخی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند که توبهٔ بنده، در میان دو توبه از طرف خدا قرار گرفته است. ابتدا خداوند به انسان عنایت می‌کند و به او توفیق توبه می‌دهد، سپس انسان توبه و استغفار می‌کند و بعد از آن باز خداوند عنایت فرموده، توبهٔ انسان را می‌پذیرد.[1]

۱۱۹. اهل بیت(ع)؛ راستگویان حقیقی : این آیه از آیاتی است که علمای شیعه برای اثبات مذهب تشیّع و امامت ائمهٔ اَطهار به آن استناد می‌کنند. دلیل ایشان در این استناد، لفظ آیه و احادیثی است که در ذیل آن ذکر شده است. این آیه می‌فرماید: «**با صادقان باشید.**» صدق، مراتب و درجاتی دارد و این آیه به طور مطلق به تمام درجات صدق اشاره دارد: صدق در عمل، صدق در گفتار و صدق در نیت و عقیده. کسی که در تمام این مراحل صادق باشد، مسلّماً «معصوم» است؛ یعنی در عمل، گفتار و نیت‌اش ذره‌ای کذب و خطا یافت نمی‌شود و تمام وجودش از هر اشتباهی به دور است.[2]

۱۲۲. ضرورت فراگیری معارف دینی : این آیه که با آیات گذشته در زمینهٔ جهاد پیوند دارد، به واقعیتی اشاره می‌کند که برای مسلمانان جنبهٔ حیاتی دارد و آن این‌که گرچه جهاد بسیار پراهمیت و تخلّف از آن ننگ و گناه است، در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی‌کند که همهٔ مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصاً در مواقعی که پیامبر خود در مدینه باقی مانده است، نباید همهٔ مؤمنان سایر شهرها به جهاد بروند؛ بلکه باید عده‌ای از آنان به مدینةالرسول بیایند تا در آنجا احکام دین را فرا بگیرند و در مراجعت، هم‌وطنان خود را با معارف دینی آشنا کنند و به تقوی و پرهیزگاری دعوت نمایند.[3] در این آیه، مسلمانان به دو گروه «معلّمان و متعلّمان» تقسیم شده‌اند و در واقع هر مسلمانی باید جزء یکی از این دو گروه باشد؛ یا آموزش دهد یا فرا گیرد؛ یا معلم باشد یا شاگرد. بسیاری از دانشمندان در طول تاریخ به این آیهٔ شریف استناد کرده‌اند تا لزوم فراگیری علوم اسلامی برای ابلاغ به دیگران را به مثابه واجب کفایی، مورد تأکید قرار دهند. در دنیای امروز، در بسیاری از کشورها، کسب دانش بر همه الزامی است و به حکم قانون، هر کودکی باید درس بخواند و اگر نخواند، ولیّ او مورد بازخواست قرار می‌گیرد؛ ولی در هیچجا تعلیم دادن الزام قانونی ندارد؛ بلکه هر کس می‌تواند در مقام تعلیم برآید یا نیاید. در اسلام اما همان‌گونه که تحصیل علم واجب است، تعلیم دادن به دیگران نیز جنبهٔ وجوب و الزام دارد و یکی از دلایل آن، همین آیه است.[4]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۴۲۲ ۲ـ اطیب‌البیان، ج ۶، ص ۳۲۹ ۳ـ نمونه، ج۸، ص ۱۹۰
۴ـ پیام قرآن، ج۱۰، ص ۲۸۲

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا قَٰتِلُوا ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلْكُفَّارِ
وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً ۚ وَٱعْلَمُوٓا أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾
وَإِذَا مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ
هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنًا ۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا
وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ
فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا۟ وَهُمْ كَٰفِرُونَ
﴿١٢٥﴾ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِى كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً
أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ وَإِذَا
مَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَىٰكُم
مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ ٱنصَرَفُوا۟ ۚ صَرَفَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾ لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ
عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ
﴿١٢٨﴾ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ ۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿١٢٩﴾

سُورَةُ يُونُسَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که به شما نزدیکترند، پیکار کنید؛ (و دشمن دورتر، شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند.) آنها باید در شما شدّت و خشونت (و قدرت) احساس کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزگاران است. ۱۲۳ و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنان (به دیگران) می‌گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو:) امّا کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده؛ و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند. ۱۲۴ و امّا آنها که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند. ۱۲۵ آیا آنها نمی‌بینند که در هر سال، یک یا دو بار آزمایش می‌شوند؟! باز توبه نمی‌کنند، و متذکّر هم نمی‌گردند. ۱۲۶ و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنها [= منافقان] به یکدیگر نگاه می‌کنند و می‌گویند: «آیا کسی شما را می‌بیند؟ (اگر از حضور پیامبر بیرون رویم، کسی متوجّه ما نمی‌شود؟)» سپس منصرف می‌شوند (و بیرون می‌روند)؛ خداوند دلهایشان را (از حق) منصرف ساخته؛ چرا که آنها، گروهی هستند که نمی‌فهمند (و بی‌دانشند). ۱۲۷ بیقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است. ۱۲۸ اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می‌کند؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ بر او توکّل کردم؛ و او صاحب عرشِ بزرگ است.» ۱۲۹

سوره یونس

۱۲۳. نمایش قدرت در برابر دشمنان : خداوند در این آیه به جهاد عمومی دستور می‌دهد؛ جهادی که اسلام با آن گسترش می‌یابد تا سراسر دنیا را فرا گیرد. بدین روش، اگر هر گروه از مؤمنان با کفار نزدیک خود جهاد کنند، اسلام مرحله به مرحله گسترش می‌یابد و بر همهٔ مردم دنیا حاکم خواهد شد. منظور از شدت و خشونت در این آیه، شدت عمل برای خدا و دین اوست و منظور این نیست که با کافران بدرفتاری و به آنان ستم و تجاوز شود؛ چرا که تمام اصول دینی و اخلاقی، این رفتارها را زشت می‌شمرند و آیات جهاد نیز مؤمنان را از هر نوع ظلم و تجاوز نهی کرده است.[1] نکتهٔ دیگری که از جملهٔ «**آنها (کافران) باید در شما شدت و خشونت و قدرت احساس کنند**» برداشت می‌شود، این است که شجاعت و شهامت درونی و آمادگی روانی در برابر دشمن کافی نیست؛ بلکه این آمادگی را باید به دشمن نشان داد. به تعبیر دیگر، وجود قدرت کافی نیست؛ باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد.[2]

۱۲۶. آزمایش سالانه : در تفسیر این آزمایش سالانه که یک یا دو بار تکرار شده، در میان مفسران گفت و گو است. بعضی، آن را بیماری‌ها، گرسنگی و شداید دیگر؛ برخی، مشاهدهٔ آثار عظمت اسلام و حقانیت پیامبر(ص) در میدان‌های جهاد ـ که منافقان به اجبار محیط در آن شرکت داشتند ـ و بعضی، پرده برداشتن از اسرار آنها می‌دانند؛ اما با توجه به این‌که در آخر آیه می‌خوانیم که «**آنها متذکر نمی‌شوند**»، روشن می‌شود که این آزمایش، از نوع آزمایش‌هایی است که باید باعث بیداری این گروه گردد. همچنین از تعبیر آیه بر می‌آید که این آزمایش غیر از آزمایش عمومی است که همهٔ مردم در زندگی خود با آن روبه‌رو می‌شوند. با توجه به این موضوع به نظر می‌رسد که تفسیر چهارم یعنی پرده‌برداری از اعمال بد آنها و ظاهر شدن باطنشان، به مفهوم آیه نزدیک‌تر است. این احتمال نیز وجود دارد که آزمایش در این آیه مفهوم جامعی داشته باشد که شامل همهٔ این موضوعات بشود.[3]

۱۲۷. شدت ناراحتی منافقان از نزول آیات الهی : این آیه، به یکی دیگر از صفات منافقان اشاره دارد؛ هنگامی که یکی از سوره‌های قرآن نازل می‌شد و آنها هم حاضر بودند و می‌شنیدند، به یکدیگر نگاه می‌کردند و منظورشان از آن نگاه این بود که آیا کسی شما را می‌بیند؛ حالت کسی که مطلبی را بشنود که طاقت شنیدنش را نداشته باشد و نتواند قیافهٔ خودش را از ناراحتی حفظ کند و از شدت پریشانی رنگش هم عوض شود و بترسد که دیگران از قیافهٔ او به راز درونش پی ببرند. به همین جهت، از کسی که از اضطراب آنها خبر داشت، می‌پرسیدند: آیا کسی از اطرافیان از وضع ما خبردار شده یا نه؟ سپس در حالی که خدا دل‌هایشان را از فرا گرفتن آیات الهی و ایمان به آن برگردانده بود، از نزد پیامبر باز می‌گشتند.[4]

۱۲۸. اصرار پیامبر بر هدایت امت : آیات قرآن و زندگی پیامبر، گواه این مطلب است که او همچون پدری مهربان بلکه بسیار بیشتر از یک پدر ـ که نهایت سعی‌اش را برای رشد فرزندش به‌کار می‌برد و اگر فرزندش را به بیراهه ببیند، خون دل می‌خورد ـ ، برای هدایت امت خویش تلاش می‌کرد و از گمراهی آنان رنج می‌برد؛ تا آنجا که گاهی از شدت غصه نزدیک بود جان دهد؛ چنان‌که در آیهٔ ۶ سورهٔ کهف می‌خوانیم: «**گویی می‌خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند.**» آری، پیامبر(ص) که می‌دانست گمراهان به سوی چه عاقبت وحشتناکی می‌روند و چگونه زندگی ابدی خود را به آتش می‌کشند، نهایت سعی خود را برای نجات آنها به‌کار می‌بست و از روی‌گردانی آنها به‌شدت رنج می‌برد.[5]

۱ـ المیزان، ج۹، ص ۴۱۹ ۲ـ نمونه، ج۸، ص ۱۹۷ ۳ـ پیشین، ص ۲۰۳
۴ـ المیزان، ج۹، ص ۴۲۶ ۵ـ اقتباس از تفسیر موضوعی، ج۸، ص ۲۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓرۚ تِلْكَ ءَايَٰتُ الْكِتَٰبِ الْحَكِيمِ ۝١ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا
أَنْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ
ءَامَنُوٓا۟ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْۗ قَالَ الْكَٰفِرُونَ إِنَّ
هَٰذَا لَسَٰحِرٌ مُّبِينٌ ۝٢ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِى خَلَقَ السَّمَٰوَٰتِ
وَالْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِۖ يُدَبِّرُ الْأَمْرَۚ
مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ
فَاعْبُدُوهُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝٣ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًاۖ وَعْدَ اللَّهِ
حَقًّاۚ إِنَّهُۥ يَبْدَؤُا۟ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ ءَامَنُوا۟
وَعَمِلُوا۟ الصَّٰلِحَٰتِ بِالْقِسْطِۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ
حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ ۝٤ هُوَ الَّذِى جَعَلَ
الشَّمْسَ ضِيَآءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ
السِّنِينَ وَالْحِسَابَۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّۚ يُفَصِّلُ
الْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝٥ إِنَّ فِى اخْتِلَٰفِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِى السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ۝٦

به نام خداوند بخشندهٔبخشایشگر الـر، ایـن آیـاتِ کتـابِ اسـتـوار و حکمت آمیز است. ۱ آیا برای مردم، موجب شگفتی بود که بـه مردی از آنها وحـی فرسـتادیم که: «مردم را (از عواقب کفر و گناه) بترسان، و به کسـانی که ایمان آورده‌اند بشـارت ده که بـرای آنها، سابقـهٔ نیک (و پاداشهای مسلّم) نزد پروردگارشان اسـت»؟! (امّا) کافران گفتند: «این مرد، ساحـر آشـکاری اسـت!» ۲ پروردگار شـما، خداوندی اسـت که آسـمانها و زمین را در شـش روز [= شش دوران] آفرید؛ سـپس بـر تخت (قـدرت) قـرار گرفت، و بـه تدبـیر کار (جهان) پرداخت؛ هیچ شـفاعت کننده‌ای، جز بـا اذن او نیست؛ این اسـت خداوند، پروردگار شما! پس او را پرسـتش کنیـد. آیـا متـذکّـر نمی‌شوید؟! ۳ بازگشـت همهٔ شما به‌سوی اوسـت. خداوند وعدهٔ حـقّی فرموده؛ او آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسـته انجام داده‌اند، بعدالت جزا دهد؛ و برای کسانی که کافر شدند، نوشـیدنی از مایع سـوزان اسـت؛ و عذابـی دردناک، بخاطر آنکه کفر می‌ورزیدند! ۴ او کسی است که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدّر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بـدانید؛ خداوند این را جز بحـق نیافریده؛ او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند، شرح می‌دهد. ۵ مسلّماً در آمد و شـد شـب و روز، و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده، آیات (و نشانه‌هایی) است برای گروهی که پرهیزگارند (و حقـایق را می‌بینند). ۶

محتوای کلی سورهٔ یونس : این سوره، همانند بسیاری از سوره های مکّی، بر چند موضوع اصولی و زیربنایی تکیه کرده که از همه مهم‌تر، دو موضوع «مبدأ» و «معاد» است. نخست از وحی و مقام پیامبر سخن می‌گوید، سپس به نشانه‌هایی از آفرینش که نشانهٔ عظمت خدا است، می‌پردازد، آنگاه مردم را به ناپایداری زندگی مادی دنیا و لزوم توجه به سرای آخرت و آمادگی برای آن از طریق ایمان و عمل صالح متوجه می‌سازد. همچنین به تناسب همین موضوعات، قسمت‌های گوناگونی از زندگی پیامبران بزرگ از جمله نوح و موسی و یونس(ع) را بازگو می‌کند و باز برای تأیید مباحث پیش، سخن از لجاجت و سرسختی بت‌پرستان به میان می‌آورد و حضور و شهود خدا در همه جا را برای آنها ترسیم می‌کند، و به ویژه برای اثبات این موضوع، از اعماق فطرت آنان که هنگام مشکلات آشکار می‌شود و به یاد خدای یکتا می‌افتند، کمک می‌گیرد. سرانجام برای تکمیل بحث‌های پیش، در هر مورد مناسبی، از بشارت دادن صالحان به سرانجام نیک و انذار فاسقان از عاقبت شوم استفاده می‌کند.[1]

۲. قَدَم صِدق : در این‌که منظور از «قدم صدق» چیست، سه نظریه وجود دارد. نظریهٔ نخست این است که ایمان سابقهٔ فطری دارد و در حقیقت، مؤمنان با ابراز ایمان خود،مقتضای فطرت خود را تصدیق و تأکید کرده‌اند. نظریهٔ دوم این‌که آیه به موضوع معاد و نعمت‌های آخرت اشاره کرده است؛ زیرا یکی از معانی قدم، مقام و منزلت است؛ یعنی برای افراد باایمان،مقام و منزلت ثابت و مسلّمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی‌تواند آن را تغییر دهد و دگرگون کند. سوم این‌که قدم به معنای پیشوا و رهبر است؛ یعنی برای مؤمنان، پیشوا و رهبر صادقی فرستاده شده است.روایات متعددی که در تفاسیر در ذیل این آیه وارد شده و قدم صدق را به شخص پیامبر(ص) یا ولایت علی(ع) تفسیر کرده ، مؤید همین معنی است.[2] ظاهراً منظور روایات این است که مؤمنان و آنان که به ولایت اعتقاد دارند، مورد شفاعت رسول خدا(ص) قرار می‌گیرند.[3]

۳. آفرینش زمین و آسمان در شش روز : کلمهٔ یوم در زبان عرب و روز در فارسی و معادل آن در سایر لغات، در بسیاری مواقع به معنای دوران استعمال می‌شود؛ چنان‌که می‌گوییم: روزی در کشور ما استبداد حکومت می‌کرد؛ ولی اکنون در پرتو انقلاب، روز آزادی است؛ یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد، دوران رهایی مردم رسیده است.[4] (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: توضیح آیهٔ ۵۴ سورهٔ اعراف).

۳. عرش : کلمهٔ عرش گاهی به معنای سقف وگاهی به معنای چیزی که دارای سقف است و زمانی به معنای تخت‌های بلندپایه می‌آید. این معنی اصلی آن است؛ اما معنی کنایی آن همان قدرت است؛ چنان‌که می‌گوییم فلان شخص بر تخت نشست یا پایه‌های تختش فرو ریخت یا او را از تخت به زیر آوردند. همهٔ اینها، کنایه از قدرت یافتن یا از دست دادن قدرت است؛در حالی که ممکن است اصلاً تختی در کار نبوده باشد. به همین دلیل،«استوی علی العرش» به معنای این است که خداوند زمام امور و ادارهٔ جهان را به‌دست گرفت.[5]

۵. ماه؛ تقویمی دقیق : اگر می‌بینیم ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست، رو به افزایش می‌رود تا حدود نیمهٔ ماه و از آن پس به تدریج نقصان می‌یابد تا یکی دو روز آخر ماه و سپس در تاریکی محض فرو می‌رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می‌گردد و همان منزلگاه‌های پیشین را طی می‌کند، این دگرگونی عبث و بیهوده نیست؛ بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زندهٔ طبیعی است که عالم و جاهل می‌توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگه دارند و این اضافه بر نوری است که از آن به ما می‌رسد.[6]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۲۱۲ ۲ـ پیشین، ص ۲۱۶ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۹
۴ و ۵ ـ نمونه، ج۸ ، ص ۲۱۹ ۶ ـ پیشین، ص ۲۲۴

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايٰتِنَا غٰفِلُونَ ۝٧ أُولٰٓئِكَ
مَأْوٰىهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝٨ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهٰرُ فِي جَنّٰتِ النَّعِيمِ ۝٩ دَعْوٰىهُمْ فِيهَا سُبْحٰنَكَ اللّٰهُمَّ
وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلٰمٌ ۚ وَءَاخِرُ دَعْوٰىهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعٰلَمِينَ ۝١٠ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ
بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ ۖ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا
فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝١١ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ
دَعَانَا لِجَنْبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا ۖ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ
مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَآ إِلٰى ضُرٍّ مَسَّهُۥ ۚ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝١٢ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ
قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ وَمَا كَانُوا
لِيُؤْمِنُوا ۚ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۝١٣ ثُمَّ جَعَلْنٰكُمْ
خَلٰٓئِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝١٤

ثلاثة ارباع الحزب ٢١

آنها که ایمان بـه ملاقـات ما (و روز رستاخیز) ندارند، و بـه زندگی دنیا خشنود شدند و بـر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافلنـد، ۷ (همهٔ) آنها جایگاهشان آتش است، بـخاطر کارهایی که انجام می‌دادند. ۸ (ولی) کسانی که ایمـان آوردند و کـارهای شایسته انجام دادند، پروردگارشـان آنهـا را در پرتـو ایمانشـان هدایـت می‌کنـد؛ از زیـر (قصرهای) آنهـا در باغهای بهشت، نهرها جاری است. ۹ گفتار (و دعای) آنها در بهشـت این اسـت که: «خداوندا، منزّهی تو!» و تحیّت آنها در آنجا: سـلام؛ و آخرین سخنشـان این اسـت که: «حـمد، مخصوص خـدا پروردگـار عالمیـان اسـت.» ۱۰ اگر همان گونه که مردم در بـه دسـت آوردن خوبـیها عجله دارند، خداوند در مجازاتشـان شـتاب می‌کرد، (بزودی) عمرشان بـه پایان می‌رسید (و همگی نابود می‌شـدند)؛ ولی کسانی را که ایمان بـه لقـای ما ندارند، به حال خود رها می‌کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند. ۱۱ هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) رسد، ما را (در هر حال:) در حـالی که بـه پهلو خوابـیده، یا نشسـته، یا ایسـتاده اسـت، می‌خواند؛ امّا هنگامی که ناراحـتی را از او بـرطرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حلّ مشکلی که به او رسـیده بـود، نخوانده اسـت. این گونه برای اسرافکاران، اعمالشان زینت داده شده اسـت (که زشـتی این عمل را درک نمی‌کنند). ۱۲ ما امّتهای پیش از شما را، هنگامی که ظلم کردند، هلاک نمودیم؛ در حالی که پیامبرانشـان دلایل روشـن بـرای آنها آوردند، ولی آنها ایمان نیاوردند؛ این‌گونه گروه مجرمان را کیفر می‌دهیم! ۱۳ سـپس شـما را جانشینان آنها در روی زمین ـ پس از ایشان ـ قرار دادیم؛ تا ببینیم شما چگونه عمل می‌کنید. ۱۴

۷. دنیا؛ زودگذر و فریبنده : امیرالمؤمنین علی(ع) ـ آن که به حق دنیا را کنار گذاشته بود و زر و زیور دنیا هرگز او را نفریفت ـ در بارهٔ دنیای زودگذر و فریبنده چنین می‌فرماید: **«شما را از دنیا برحذر می‌دارم که با هاله‌ای از خواهش‌های نفسانی، شیرین و سرسبز می‌نماید. خود را با نقد بودنش محبوب کرده و کالای اندکش را در دیده زیبا جلوه می‌دهد. در جامهٔ آرزوها خود را می‌نمایاند، و به فریب، خویشتن را می‌آراید. شادمانی و نعمتش بر دوام نیست و از درد و اندوهش امان نتوان یافت. بسیار فریبنده و آزاردهنده و رنگ به رنگ شونده و زوال‌یابنده، پایان‌یافتنی و تباه‌شونده و شکمباره و مردم‌کُش است. ... چه بسیار مردمی که بر دنیا اعتماد کردند و دنیا دردمندشان گردانید و چه بسیار کسانی که بر او اعتماد کردند و بر زمینشان کوبید! چه مردم پرأبّهتی را که حقیر ساخت و چه مردم پرشوکتی را که خوار کرد! ... آیا این است آنچه برای خود برگزیده‌اید یا بدان اطمینان داشته یا آزمند آن گشته‌اید؟ بد سرایی است برای کسی که به او بدگمان نباشد یا از خطرش بیمی به دل راه ندهد. بدانید و خود می‌دانید که دنیا را خواهید گذاشت و از آن کوچ خواهید کرد.»**[1]

۱۰. سه لذت بزرگ بهشتیان در بهشت : در این آیه، به سه حالت یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان اشاره شده است:حالت نخست، هنگامی است که جذبهٔ ذات و صفات خدا وجودشان را روشن می‌کند و این لذتی است که با هیچ لذت دیگری قابل مقایسه نیست. آنها در این هنگام می‌گویند: **«خداوندا، منزّهی تو»**. حالت دوم، لذتی است که در پی ارتباط داشتن مؤمنان با یکدیگر در آن محیط پر از صلح و صفا و تفاهم پیدا می‌شود. آنها در هر زمان به یکدیگر می‌رسند، سخنی از صفا و صمیمیت می‌گویند و **«تحیت آنها در آنجا سلام است»**. حالت سوم، لذتی است که از انواع نعمت‌های بهشتی به آنها دست می‌دهد و باز آنها را متوجه به خدا می‌کند؛ آنها هر گاه از نعمت‌های گوناگون خداوند در آنجا بهره می‌گیرند، زبان به ستایش می‌گشایند و می‌گویند: **«حمد مخصوص خدا پروردگارِ عالمیان است.»**[2] در روایتی از پیامبر اسلام(ص) می‌خوانیم: اهل بهشت چون چیزی را بخواهند، به محض ارادهٔ آن چیز می‌گویند «سبحانک اللهم». در این هنگام، خدمتگزاران، خواستهٔ او را بدون این‌که از آنها بخواهد و دستور بدهد، برایش حاضر می‌کنند و هنگامی که از خوردن و نوشیدن فارغ شدند، به حمد خدا زبان می‌گشایند و می‌گویند:«الحمد لله رب العالمین».[3]

۱۱. خدا در عذاب شتاب نمی‌کند : در تفسیر این آیه گفته‌اند که انسان بنا به طبیعتش عجول است و دوست دارد آنچه به سود اوست،به سرعت به او برسد و علل و اسباب دست به دست هم دهند و تمام خواسته‌هایش را به سرعت برآورده کنند. در حقیقت او این مطلب را از خدا می‌خواهد؛ زیرا تمام علل و اسباب به دست اوست و مسبّب اصلی اوست. این خصلت انسان، بر هوی‌های نفسانی او بنا شده؛ اما نظام هستی از هوی‌های نفسانی انسان پیروی نمی‌کند؛ بلکه انسان‌ها پیرو نظام اسباب و علل هستند و این عالم که مخلوق خداوند حکیم است، بر اساس حکمت و علم بنا شده است. اگر سنت الهی در آفرینش اشیاء و پیدایش معلول‌ها از علت‌ها، شبیه به سنت بشری و بر اساس جهل و ناآگاهی بود، می‌بایست خداوند به سرعت انسان‌ها را با عذاب هلاک می‌کرد؛ زیرا انسان طغیانگر که معاد و رستاخیز را انکار می‌کند، مستحق عذاب است؛ اما خداوند در عذاب انسان‌ها عجله و شتاب نمی‌کند؛ بلکه مدتی به آنها در دنیا مهلت می‌دهد تا امتحانشان کند؛ زیرا دنیا، سرای امتحان و آزمایش است و نه سرای جزا و پاداش.[4]

۱ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۱۰ ۲ـ نمونه، ج۸، ص ۲۳۳ ۳ـ تفسیر موضوعی، ج ۵، ص ۳۳۴
۴ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۱

وَ إِذا تُتلىٰ عَلَيهِم ءايٰتُنا بَيِّنٰتٍ قالَ الَّذينَ لا يَرجونَ
لِقاءَنَا ائتِ بِقُرءانٍ غَيرِ هٰذا أَو بَدِّلهُ ۚ قُل ما يَكونُ
لي أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلقاءِ نَفسي ۖ إِن أَتَّبِعُ إِلّا ما يوحىٰ
إِلَيَّ ۖ إِنّي أَخافُ إِن عَصَيتُ رَبّي عَذابَ يَومٍ عَظيمٍ ﴿١٥﴾
قُل لَو شاءَ اللَّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَيكُم وَلا أَدرىٰكُم بِهِ ۖ
فَقَد لَبِثتُ فيكُم عُمُرًا مِن قَبلِهِ ۚ أَفَلا تَعقِلونَ ﴿١٦﴾ فَمَن
أَظلَمُ مِمَّنِ افتَرىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَو كَذَّبَ بِـٔايٰتِهِ ۚ
إِنَّهُ لا يُفلِحُ المُجرِمونَ ﴿١٧﴾ وَيَعبُدونَ مِن دونِ اللَّهِ
ما لا يَضُرُّهُم وَلا يَنفَعُهُم وَيَقولونَ هٰؤُلاءِ شُفَعـٰؤُنا
عِندَ اللَّهِ ۚ قُل أَتُنَبِّـٔونَ اللَّهَ بِما لا يَعلَمُ فِي السَّمٰوٰتِ
وَلا فِي الأَرضِ ۚ سُبحـٰنَهُ وَتَعـٰلىٰ عَمّا يُشرِكونَ ﴿١٨﴾
وَما كانَ النّاسُ إِلّا أُمَّةً واحِدَةً فَاختَلَفوا ۚ وَلَولا كَلِمَةٌ
سَبَقَت مِن رَبِّكَ لَقُضِيَ بَينَهُم فيما فيهِ يَختَلِفونَ
﴿١٩﴾ وَيَقولونَ لَولا أُنزِلَ عَلَيهِ ءايَةٌ مِن رَبِّهِ ۚ فَقُل
إِنَّمَا الغَيبُ لِلَّهِ فَانتَظِروا ۖ إِنّي مَعَكُم مِنَ المُنتَظِرينَ ﴿٢٠﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می‌گویند: «قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن. (و آیات نکوهش بتها را بردار)» بگو: «من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. من اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از مجازات روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم!» ۱۵ بگو: «اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم؛ و (خداوند) از آن آگاهتان نمی‌کرد؛ چه اینکه مدّتها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم؛ (و هرگز آیه‌ای نیاوردم؛) آیا نمی‌فهمید؟!» ۱۶ چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد، یا آیات او را تکذیب می‌کند؟! مسلّماً مجرمان رستگار نخواهند شد. ۱۷ آنها غیر از خدا، چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند، و نه سودی می‌بخشد؛ و می‌گویند: «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند.» بگو: «آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟!» منزه است او، و برتر است از آن همتایانی که قرار می‌دهند! ۱۸ (در آغاز) همهٔ مردم امّت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (دربارهٔ عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد (و سپس همگی به مجازات می‌رسیدند). ۱۹ می‌گویند: «چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟!» بگو: «غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است. شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم! (شما در انتظار معجزات بهانه‌جویانه باشید، و من هم در انتظار مجازات شما!)» ۲۰

۱۵ تا ۱۷. مشرکان و تقاضای قرآنی دیگر! : کسانی که این آیه در بارهٔ آنها سخن می‌گوید، افرادی هستند که بت‌پرستی و ظلم و فساد و فحشا با گوشت و خون آنها آمیخته است و قرآن از همهٔ این افعال نهی کرده است. به همین جهت، آنها نمی‌توانستند آیاتی را که تمام عقاید و اعمال آلودهٔ آنها را تخطئه کرده است، بپذیرند. پس به پیامبر گفتند: قرآنی بیاور که ما را از شرک و بت‌پرستی و فحشا و منکر نهی نکند؛ یا آیات این قرآن را به آیاتی تبدیل کن که ما را از شرک و فحشا و منکر باز ندارد. گویا آنها پیامبر را ـ معاذ الله ـ مانند شاعر یا قصه‌گویی می‌دانستند که شعری می‌سراید یا داستانی می‌گوید ولی آن شعر یا داستان به مذاق شنوندگان خوش نمی‌آید و آنها درخواست می‌کنند که شعر یا داستان دیگری بگو یا در آن تغییراتی بده که ما از آن خوشمان آید! خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد که در پاسخ این افراد بگو: من از طرف خود حرفی نمی‌زنم و هر چه می‌گویم، وحی الهی است. سال‌ها در میان شما بودم و چنین حرف‌هایی نمی‌زدم و این خود دلیل بروحیانی بودن این آیات است و اگر من به خدا دروغ ببندم و قرآن دیگری بیاورم یا در آن تغییری دهم، ستمگرترین افراد خواهم بود؛ زیرا ستمکارترین انسان‌ها، کسانی هستند که به خدا دروغ می‌بندند.[۱] دشمنان اسلام، در مبارزه با قرآن کریم، سه مرحله را پیاده کردند. نخست دست به معارضه و مبارزهٔ عملی با آیات قرآن زدند و شبهاتی را در بارهٔ معارف قرآن مطرح کردند که به نتیجه نرسید. در مرحلهٔ بعدی، به مبارزهٔ علمی از بیرون قرآن پرداختند و سعی کردند در مقابل این کتاب الهی، کتاب یا ده سوره یا یک سوره مانند آن بیاورند و همهٔ ادیبان و فصحای خود را برای این هدف شوم به حرکت در آوردند؛ ولی برای آنان سودی نداشت. در مرحلهٔ بعدی می‌خواستند به دست‌خود پیامبر، قرآن را کم و زیاد کنند و آن حضرت را به افترا وادار کنند که در این راه نیز به موفقیت نرسیدند. این آیه به این نوع مبارزه اشاره دارد. غرض آن که عزت و حکمت قرآن سبب گشت که همهٔ تلاش‌های علمی و عملی و مکر و نیرنگ و زور و سرنیزهٔ مهاجمان دین بر باد رود.[۲]

۱۸. اعتقاد به شفاعت بت‌ها : این اعتقاد، یکی از انگیزه‌های بت‌پرستی بوده است؛ چنان‌که در تواریخ آمده، هنگامی که «عمرو بن لحیّ» ـ بزرگ عرب ـ برای استفاده از آب‌های معدنی شام و مداوای خویش به آن منطقه رفته بود، وضع بت‌پرستان،نظر او را به خود جلب کرد و هنگامی که دلیل این پرستش را از آنها پرسید، به او گفتند: این بت‌ها سبب نزول باران و حل مشکلات و شفاعت در پیشگاه خدا هستند. او که یک مرد خرافی بود، تحت تأثیر قرار گرفت و خواهش کرد بعضی از بت‌ها را در اختیار او بگذارند تا به حجاز بیاورد. به این طریق، بت‌پرستی در میان مردم حجاز رواج یافت.[۳] منظور بت‌پرستان از شفاعت بت‌ها، وساطت در امور دنیاست؛ نه شفاعت در قیامت؛ زیرا آنها اصلاً اعتقادی به قیامت نداشتند.[۴]

۲۰. درخواست معجزات عجیب و غریب از پیامبر : کلمهٔ «آیة» (معجزه) اگرچه مطلق است و هرگونه معجزه‌ای را شامل می‌شود، قراینی در دست است که نشان می‌دهد آنها معجزه و نشانه را برای شناخت پیامبر نمی‌خواستند؛ بلکه خواهان برآورده شدن معجزات پیشنهادی بودند؛ یعنی هر روز که معجزه‌ای به نظرشان می‌رسید، آن را به پیامبر پیشنهاد می‌کردند و انتظار داشتند او هم تسلیم پیشنهاد آنان باشد. گویی پیامبر، انسان بیکاری است که کلید همهٔ معجزات را در دست گرفته و منتظر است کسی از راه برسد و پیشنهادی به او بکند؛ غافل از این‌که اولاً معجزه کار خدا است، و تنها به فرمان او انجام می‌گیرد و ثانیاً معجزه برای شناخت پیامبر و هدایت انسان‌ها است و یک مورد آن هم برای این منظور کافی است و ثالثاً پیامبر اسلام، به جز قرآن کریم، به اندازهٔ کافی معجزه به آنها نشان داده بود، و پیشنهادهای آنان جز مشتی پیشنهاد هوس‌آلود نبود.[۵]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۵ ۲ـ تفسیر موضوعی، ج۱، ص ۳۳۵ ۳ـ نمونه، ج۸، ص ۲۵۰
۴ـ تفسیر موضوعی، ج۱۲، ص ۲۷۰ ۵ـ نمونه، ج۸، ص ۲۵۴

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً مِّنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُم
مَّكْرٌ فِىٓ ءَايَاتِنَا ۚ قُلِ ٱللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ
مَا تَمْكُرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰٓ
إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا
رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ
أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ
لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ
فِى ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُم ۙ مَّتَٰعَ
ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾
إِنَّمَا مَثَلُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَآءٍ أَنزَلْنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخْتَلَطَ بِهِۦ
نَبَاتُ ٱلْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلْأَنْعَٰمُ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ
ٱلْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَٰدِرُونَ عَلَيْهَآ
أَتَىٰهَآ أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَٰهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ
بِٱلْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾ وَٱللَّهُ
يَدْعُوٓا۟ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٥﴾

هنگامی که به مردم، پس از ناراحتی که به آنها رسیده است، رحمتی بچشانیم، در آیات ما نیرنگ می‌کنند (،و برای آن نعمت و رحمت توجیهات ناروا می‌کنند)؛ بگو: «خداوند سریعتر از شما مکر [= چاره‌جویی] می‌کند؛ و رسولان [= فرشتگان] ما، آنچه نیرنگ می‌کنید (و نقشه می‌کشید)، می‌نویسند.» ۲۱ او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد؛ زمانی که در کشتیها قرار می‌گیرید، و آنها با بادهای موافق آنان را (بسوی مقصد) حرکت می‌دهند و خوشحال می‌شوند، ناگهان طوفان شدیدی می‌وزد؛ و امواج از هر سو به سراغ آنها می‌آید؛ و گمان می‌کنند هلاک خواهند شد؛ در آن هنگام، خدا را از روی اخلاص می‌خوانند که: «اگر ما را از این گرفتاری نجات دهی، حتماً از سپاسگزاران خواهیم بود.» ۲۲ امّا هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید، (باز) به ناحق، در زمین ستم می‌کنند. ای مردم! ستمهای شما، به زیان خود شماست. از زندگی دنیا بهره (می‌برید)، سپس بازگشت شما به سوی ماست؛ و ما، شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهیم. ۲۳ مَثَل زندگیِ دنیا، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم؛ که در پی آن، گیاهانِ (گوناگونِ) زمین ـ که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند ـ می‌روید؛ تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرامی‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلّط می‌سازیم؛) و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم. ۲۴ و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می‌کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته و لایق ببیند)، به راه راست هدایت می‌نماید. ۲۵

۲۱. ناسپاسی انسان در برابر عنایات الهی : این آیه یک مطلب کلی و عمومی را بیان می‌فرماید و آن ناسپاسی بیشتر انسان‌ها در برابر عنایات الهی است. اگر خداوند رحمتی را ـ که انسان لیاقت آن را هم ندارد ـ پس از سختی‌ها و مشکلات به او بچشاند، او به جای شکر و سپاس، در آیات الهی نیرنگ می‌کند. در آیات پیش،به نمونهٔ بارزی از این مکر و نیرنگ اشاره شده و آن مکر مشرکان نسبت به آیات قرآن است؛ آنها در برابر این نعمت گفتند: **«قرآنی غیر از این بیاور یا آن را تبدیل کن.»**(یونس ـ ۱۵)؛ یا گفتند: **«چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟»**(یونس ـ ۲۰) و با این سخن این مطلب را رساندند که قرآن معجزه نیست و بدین ترتیب، نسبت به آیات الهی، مکر و نیرنگ به خرج دادند.[۱] آنان به هر نحوی در برابر آیات خدا و ظهور بلاها و نعمت‌ها، به توجیهات ناروا و راه‌های فرار می‌اندیشیدند. مثلاً بلاها و مشکلات را نشانهٔ غضب بت‌ها، و نعمت و آرامش را دلیل بر شفقت و محبت آنان می‌گرفتند یا همه را معلول مشتی تصادف بر می‌شمردند. مکر الهی ظاهراً اشاره به همان مجازات‌های خدا است که بعضاً در نهایت پنهانی و بدون هیچ مقدمه‌ای و با سرعت هرچه تمام‌تر تحقق می‌پذیرد. حتی گاهی خدا مجرمان را با دست خودشان مجازات می‌کند. بدیهی است آن کس که از همه قادرتر است و بر دفع موانع و اسباب تواناتر، نقشه‌های او نیز سریع‌تر است. به تعبیر دیگر، هر زمان که اراده کند که کسی را مجازات کند، تحقق می‌یابد؛ در حالی که دیگران چنین نیستند.[۲]

۲۳. ظلم و ستم و عقوبت سریع آن : در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده است: **«سه چیز است که (کیفر و آثار آن) به انجام‌دهندهٔ آن باز می‌گردد: پیمان‌شکنی، ستم و نیرنگ.»** سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: **«ای مردم، ستم‌های شما به زیان خود شماست.»** در روایت دیگر از امام باقر(ع) می‌خوانیم: **«پرشتاب‌ترین شرّ (ی که به انسان می‌رسد)، کیفر ظلم و ستم است.»** در روایت دیگری از پیامبر(ص) می‌خوانیم: **«اگر (به فرض) کوهی به کوه دیگر ظلم کند، (عاقبت به خاطر همان ظلم) متلاشی خواهد شد.»**[۳]

۲۴ و ۲۵. دنیا؛ سرای ناپایدار، بهشت؛ سرای صلح و سلامت : قرآن در این دو آیه با مثالی زیبا ناپایداری دنیا را بیان می‌کند. تصور کنید باغی پر از درخت و سبزه و گیاه را که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سراسر آن نمایان است؛اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه، آسمان را می‌پوشاند و رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگ‌های دانه درشت، آن را از هر سو در هم می‌کوبد. فردا که به دیدن آن باغ می‌رویم، درختان درهم‌شکسته، گیاهان از هم‌پاشیده و پژمرده و همه چیز را در هم و به روی خاک ریخته مشاهده می‌کنیم؛ آن‌چنان که باور نمی‌کنیم این همان باغ سرسبز و خرمی بود که دیروز به روی ما می‌خندید. آری، چنین است ماجرای زندگی انسان‌ها مخصوصاً در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می‌کوبد که چیزی جز یک ویرانه با انبوهی اجساد قطعه قطعه‌شده باقی نمی‌گذارد و چه غافل‌اند مردمی که به چنین زندگی ناپایداری دل خوش کرده‌اند! در بهشت اما نه از کشمکش‌های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت‌های احمقانهٔ ثروت‌اندوزان از خدا بی‌خبر و نه از جنگ و خون‌ریزی و استعمار و استثمار. تمام این مفاهیم، در کلمهٔ «دارالسلام» ـ **(خانهٔ صلح و سلامت)** ـ جمع شده‌است و هر گاه زندگی این دنیا نیز شکل توحیدی و الهی به خود گیرد، آن هم به دارالسلام تبدیل می‌شود و از صورت مزرعهٔ بلادیدهٔ طوفان‌زده در می‌آید.[۴]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۳ ۲ـ نمونه، ج۸ ، ص ۲۵۷ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۹
۴ـ نمونه، ج۸ ، ص ۲۶۳

۞ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ
وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ
كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۖ مَا لَهُم
مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۖ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ
مُظْلِمًا ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٧﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا
بَيْنَهُمْ ۖ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾ هُنَالِكَ
تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ ۚ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ۖ
وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ
الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ
الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ
الْحَقُّ ۖ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَٰلِكَ
حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و افزون بر آن دارند؛ و تاریکی و ذلّت، چهره‌هایشان را نمی‌پوشاند؛ آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند. ۲۶ امّا کسانی که مرتکب گناهان شدند، جزای بدی به مقدار آن دارند؛ و ذلّت و خواری، چهرهٔ آنان را می‌پوشاند؛ و هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از (مجازات) خدا نگه دارد. (چهره‌هایشان آنچنان تاریک است که) گویی با پاره‌هایی از شب تاریک، صورت آنها پوشیده شده! آنها اهل دوزخند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند. ۲۷ (به خاطر بیاورید) روزی را که همهٔ آنها را جمع می‌کنیم، سپس به مشرکان می‌گوییم: «شما و معبودهایتان در جای خودتان باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود.)» سپس آنها را از هم جدا می‌سازیم (و از هر یک جداگانه سؤال می‌کنیم).و معبودهایشان (به آنها) می‌گویند: «شما (هرگز) ما را عبادت نمی‌کردید! ۲۸ همین بس که خدا میان ما و شما گواه باشد، بیقین ما از عبادت شما غافل بودیم.» ۲۹ در آن جا، هر کس عملی را که قبلاً انجام داده است، می‌آزماید. و همگی به سوی «الله» ـ مولا و سرپرست حقیقی خود ـ بازگردانده می‌شوند؛ و چیزهایی را که بدروغ همتای خدا قرار داده بودند، گم و نابود می‌شوند. ۳۰ بگو: «چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟» بزودی (در پاسخ) می‌گویند: «خدا». بگو: «پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)؟! ۳۱ آن است خداوند، پروردگار حقّ شما (دارای همهٔ این صفات)! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) رویگردان می‌شوید؟!» ۳۲ اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلّم شده که آنها (پس از این همه لجاجت و گناه)، ایمان نخواهند آورد. ۳۳

۲۶. معنای حُسنی و زیاده : علامه طباطبایی در تفسیر عبارت «للذین احسنوا الحسنی و زیادة» دو احتمال ذکر فرموده است. یکم این که خداوند از فضل خود برای هر کار نیک، پاداشی همانند خود عمل قرار داده و سپس این پاداش را بر اساس استحقاق عمل‌کننده، ده برابر یا بیشتر از آن کرده و فرموده است: «**هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد.**» (انعام ـ ۱۶۰). «**آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، (خداوند) پاداششان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود.**»(نساء ـ ۱۷۳). احتمال دوم این که منظور از پاداش نیک، عاقبت نیک و آنچه انسان می‌تواند از خوبی و خوشی درک کند، است و منظور از زیادة، فوق آن چیزی است که انسان از فضل خداوند می‌تواند درک کند و بفهمد؛ چنان‌که در آیهٔ ۱۷ سورهٔ سجده می‌خوانیم: «**هیچ کس نمی‌داند چه پاداش‌های مهمی که مایهٔ روشنی چشم‌هاست، برای آنها نهفته شده.**» در آیهٔ ۳۵ سورهٔ ق هم آمده است: «**هرچه بخواهند، در آنجا برای آنها هست، و نزد ما نعمت‌های بیشتری است (که به فکر هیچ کس نمی‌رسد).**»[۱]

۳۰ . قیامت؛ روز چشیدن و سنجش اعمال : این آیه می‌فرماید که انسان‌ها در قیامت، اعمال خود را می‌سنجند. همان‌طور که محصول کشاورزی با چشیدن آزمایش می‌شود تا کال یا رسیده بودن آن مشخص و همچنین مزهٔ آن معلوم گردد، عمل انسان نیز در قیامت به آزمایش گذاشته می‌شود و انسان آن را می‌چشد تا بفهمد شیرین است یا تلخ. چه بسا کرداری که در دنیا شیرین جلوه کرده، در قیامت تلخ می‌نماید یا بر عکس؛ زیرا در روایات آمده است: «**بهشت با ناگواری‌ها و دوزخ با شهوات پوشانده شده است.**» از این رو قرآن می‌فرماید: «**در آنجا هر کس عملی را که انجام داده است، می‌سنجد.**»[۲]

۳۱. مالک چشم‌ها و گوش‌ها : منظور از این جمله این است که حواس انسان در اختیار خداست و او در آنها دخل و تصرف می‌کند. ذکر چشم و گوش از میان دیگر حواس نیز بدین خاطر است که تأثیر این دو حس در زندگی انسان، از دیگر حواس آشکارتر است. انسان با حواس پنجگانه از امکاناتی که خداوند در اختیار او گذاشته، بهره می‌برد و به سمت آنچه دوست دارد، حرکت کرده، از آنچه بدش می‌آید، دوری می‌کند. خداوند با این جمله به یاد می‌آورد که این حواس در اختیار اوست و هرگونه که بخواهد، در آن تصرف کرده، آن را کم یا زیاد می‌کند. از این رو گاهی انسان‌هایی را می‌بینیم که بهرهٔ آنها از برخی از حواس ناچیز است یا برخی از حواس پنجگانهٔ آنان قوی‌تر از دیگران است.[۳] گاهی خدای سبحان، تسلط انسان بر اعضا و اندام‌هایش را از او سلب می‌کند. به همین جهت فراوان‌اند کسانی که به هنگام مرگ، اجازهٔ بستن چشم و دهان خود را نیز نمی‌یابند و با چشمی گشوده و دهانی باز می‌میرند.[۴]

۳۱. حیات؛ پدیده‌ای پیچیده و اسرارآمیز : این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان علوم طبیعی در آن حیران مانده که چگونه موجود زنده از موجود بی‌جان به وجود آمده است؟ بدون شک، پدیدهٔ پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات، به علم و قدرت فوق‌العاده و عقل کلّی نیازمند است. او نه تنها در آغاز، موجود زنده را از موجودات بی‌جان زمین آفریده است، بلکه علاوه بر این، سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت، مرگ را در دل حیات آفریده تا از این طریق، میدان برای دگرگونی‌ها و تکامل باز بماند. در تفسیر این آیه، احتمال دیگری نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی، مرگ و حیات معنوی نیز مورد نظر بوده است؛ زیرا انسان‌های هوشمند و پاکدامنی را می‌بینیم که گاهی از پدر و مادر آلوده و بی‌ایمان و گمراه متولد شده‌اند، و عکس آن نیز مشاهده شده که بر خلاف قانون وراثت، انسان‌های بی‌ارزش و مرده‌دل، از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده‌اند. این مضمون، در روایات متعددی از اهل بیت(ع) آمده است.[۵]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۴۰ ۲ـ تفسیر موضوعی، ج۵ ، ص ۸۱ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۴۸
۴ـ تفسیر موضوعی، ج۱۴، ص ۲۵۸ ۵ـ نمونه، ج۸ ، ص ۲۷۷

قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن
يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ۚ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ ۗ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
الْحَقِّ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ
أَن يُفْتَرَىٰ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ
اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾ وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِ ۚ
وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾ وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّي عَمَلِي وَلَكُمْ
عَمَلُكُمْ ۖ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾ وَمِنْهُم
مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، آفرینش را ایجاد می‌کند و سپس بازمی‌گرداند؟!» بگو: «تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده، سپس بازمی‌گرداند؛ با این حال، چرا از حق رویگردان می‌شوید؟!» ۳۴ بگو: «آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟!» بگو: «تنها خدا به حق هدایت می‌کند. آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟! شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!» ۳۵ و بیشتر آنها، جز از گمان (وپندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند؛ (در حالی که) گمان، هرگز (انسان را) از حق بی‌نیاز نمی‌سازد (و به حق نمی‌رساند). بیقین، خداوند از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است. ۳۶ شایسته نبود (و امکان نداشت) که این قرآن، بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود؛ ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است(از کتب آسمانی)، و شرح و تفصیلی بر آنهاست؛شکی در آن نیست، و از طرف پروردگار جهانیان است. ۳۷ آیا آنها می‌گویند: «او قرآن را بدروغ به خدا نسبت داده است»؟! بگو: «اگر راست می‌گویید، یک سوره همانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید (به یاری) طلبید!» ۳۸ (ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش برآنان روشن نشده است. پیشینیان آنها نیز همین گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود! ۳۹ بعضی از آنها، به آن ایمان می‌آورند؛ و بعضی ایمان نمی‌آورند؛ و پروردگارت به مفسدان آگاه‌تر است (و آنها را بهتر می‌شناسد). ۴۰ و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من برای من، و عمل شما برای شماست. شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من (نیز) از آنچه شماانجام می‌دهید بیزارم.» ۴۱ گروهی از آنان، بسوی تو گوش فرامی‌دهند (؛ امّا گویی هیچ نمی‌شنوند و کرند). آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هر چند نفهمند؟! ۴۲

۳۵. پیروی از چه کسی شایسته است؟ : این آیه، یکی از دلایل توحید و یگانگی خداوند را در تدبیر و مالکیت جهان بیان می‌فرماید؛ بدین صورت که طبق فطرت و عقل، انسان باید در تمام امور از «حق» پیروی کند. حتی اگر انسان از روی اشتباه یا هوای نفس از حق منحرف شود و از ناحق پیروی کند، در حقیقت، ناحق را حق پنداشته و این پندار نادرست، او را به اشتباه انداخته است. به همین جهت اگر او را مؤاخذه کنند، عذرتراشی کرده، خود را پیرو حق معرفی می‌کند. پس پیروی از حق در هر شرایطی لازم است و اگر کسی دیگران را به سوی حق هدایت کند، لازم است که از او پیروی شود؛ زیرا پیروی از او، پیروی از حق است. البته منظور از هدایت در این آیه، تنها نشان دادن راه نیست؛ زیرا اگر شخصی با راه آشنا باشد اما خودش در راه حرکت نکند، باز می‌تواند راه را نشان دهد؛ اما «نشان دادن راه و رساندن به مقصد»، تنها کار خداست یا کسانی که خدا آنها را بدون واسطه‌ای هدایت کرده و می‌توان به طور کامل به هدایت ایشان اعتماد کرد و آنها جز پیامبران و ائمه(ع) نیستند. خداوند در این آیه از مشرکان سؤال می‌کند که آیا پیروی از کسی که هم راه را نشان می‌دهد و هم به مقصد می‌رساند، شایسته‌تر است یا پیروی از معبودهایی که هرگز قدرت هدایت ندارند و بلکه اگر هدایت‌پذیر باشند، باید کسی آنها را هدایت کند؟! آنگاه چون مسلماً مشرکان پاسخی برای این سؤال ندارند، به پیامبر دستور می‌دهد که خود به جای آنها جواب بده و بگو: «**تنها خدا به حق هدایت می‌کند.**»[1]

۳۸. جامعیت قرآن : خداوند در این آیه ـ و آیاتی دیگر ـ کسانی را که قرآن را ساخته و پرداختهٔ فکر بشر می‌دانند، دعوت می‌کند که یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورند و از این طریق اثبات می‌کند که ناتوانی انسان‌ها در آوردن یک سوره مانند سوره‌های قرآن، دلیل وحیانی بودن این کتاب آسمانی است. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که اعجاز قرآن تنها در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر آن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه فصاحت و بلاغت قرآن، گوشه‌ای از ویژگی‌های بی‌نظیر آن است که بشریت را در مقابل خود به خضوع وا داشته است. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین ویژگی قرآن، جامعیت این کتاب آسمانی است. اشتمال قرآن بر اساسی‌ترین معارف الهی و جامعیت آن در احکام عبادی و قوانین مدنی و سیاسی و اقتصادی و قضایی، اخلاق بزرگوارانه و آداب نیکویی که در آن آمده، داستان‌های پیامبران و امت‌های گذشته، خبرهای غیبی آن، توصیف فرشتگان و جن و آسمان و زمین در آن، پندها و بیم‌ها و امیدهایی که می‌دهد، مطالبی که از آغاز خلقت و بازگشت آن به سوی خدا گفته، و دلایل قوی و بیان روح‌بخش و نورانی و هدایت‌آمیز آن، همه و همه مطالبی است که به انسان یقین می‌بخشد که آن کتابی از سوی خداوند است و قوای محدود انسان، توانایی آوردن مانند آن را ندارد.[2]

۳۹. جهل و نادانی؛ عامل مهمی در ستیز با حق : از این آیه استفاده می‌شود که اصولاً قسمت مهمی از مخالفت‌ها و دشمنی‌ها و ستیز با حق، از جهل و نادانی سرچشمه می‌گیرد. به همین دلیل گفته‌اند که سرانجامِ جهل، کفر است. نخستین وظیفه‌ای که هر مسلمان حق‌طلبی دارد، این است که در مقابل آنچه نمی‌داند، سکوت و انتظار اختیار کند و به جست و جو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی‌داند، بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکرده، آن را نفی نکند؛ همان‌گونه که نباید بدون دلیل قاطعی زیر بار اثبات چیزی برود. در روایتی از امام صادق(ع) در این زمینه می‌خوانیم: «**خداوند با دو آیه از قرآن، دو درس مهم به این امت داده است: جز آنچه می‌دانند، نگویند و آنچه را نمی‌دانند، انکار نکنند.**» سپس امام این آیه را تلاوت کرد: «**آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند، و) جز حق نگویند**» (اعراف ـ ۱۶۹) و آیهٔ مورد بحث (یونس ـ ۳۹) را که می‌فرماید: «**بلکه چیزی را تکذیب کردند که از آن آگاهی نداشتند.**»[3]

۳۹. تأویل : ر.ک. به: توضیح آیهٔ ۷ سورهٔ آل عمران.

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۵۳ ۲ـ پیشین، ص ۶۲ ۳ـ نمونه، ج۸، ص ۲۹۷

وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا
لَا يُبْصِرُونَ ﴿۴۲﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۴۳﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً
مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۚ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۴۴﴾ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ
نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿۴۵﴾
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ ۖ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ
لَا يُظْلَمُونَ ﴿۴۶﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
﴿۴۷﴾ قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ
أَجَلٌ ۖ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
﴿۴۸﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ
مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۴۹﴾ أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ ۚ آلْآنَ وَقَدْ
كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۵۰﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ
الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿۵۱﴾ وَيَسْتَنبِئُونَكَ
أَحَقٌّ هُوَ ۚ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۵۲﴾

ربع الحزب ۴۲

گروهی از آنان، به سوی تو می‌نگرند (امّا گویی هیچ نمی‌بینند)! آیا تو می‌توانی نابینایان را هدایت کنی، هر چند نبینند؟! ۴۳ خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند؛ ولی این مردمند که به خویشتن ستم می‌کنند. ۴۴ (به یاد آور) روزی را که (خداوند) آنهارا جمع (و محشور) می‌سازد؛ آنچنان که (احساس می‌کنند) گویی جز ساعتی از روز، (در دنیا) توقّف نکردند؛ به آن مقدار که یکدیگر را (ببینند و) بشناسند. مسلّماً آنها که لقای خداوند (و روز رستاخیز) را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند. ۴۵ اگر ما، پاره‌ای از مجازاتهایی‌را که به آنها وعده داده‌ایم، (در حال حیات تو) به تو نشان دهیم، و یا (پیش از آنکه گرفتار عذاب شوند،) تو را از دنیا ببریم، در هر حال، بازگشتشان به سوی ماست؛ سپس خداوند بر آنچه آنها انجام می‌دادند گواه است. ۴۶ برای هر امّتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، بعدالت در میان آنها داوری می‌شود؛ و ستمی به آنها نخواهد شد. ۴۷ و می‌گویند: «اگر راست می‌گویی، این وعده (مجازات) کی خواهد بود؟» ۴۸ بگو: «من (حتّی) برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم، (تا چه رسد برای شما؛) مگر آنچه خدا بخواهد. (این مقدار می‌دانم که) برای هر قوم و ملّتی، سرآمدی است؛ هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود،) نه ساعتی تأخیر می‌کنند، و نه پیشی می‌گیرند. ۴۹ بگو: «به من خبر بدهید اگر مجازات او، شب هنگام یا در روز به سراغ شما آید (،آیا می‌توانید آن را از خود دفع کنید؟!)» پس مجرمان برای چه عجله می‌کنند؟! ۵۰ سپس آیا آنگاه که واقع شد، به آن ایمان می‌آورید؟! (به شما گفته می‌شود:) حالا؟! در حالی که قبلاً برای آن عجله می‌کردید! (ولی اکنون چه سود؟!) ۵۱ سپس به کسانی که ستم کردند گفته می‌شود: عذاب ابدی را بچشید! آیا جز به آنچه انجام می‌دادید کیفر داده می‌شوید؟!» ۵۲ از تو می‌پرسند: «آیا آن (وعدهٔ مجازات الهی) حقّ است؟» بگو: «آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق‌است؛ وشما نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید.» ۵۳

۴۵. کوتاهی عمر دنیا : احساس کم بودن زمان اقامت در دنیا، یا به خاطر این است که در برابر زندگی جاویدان قیامت به قدر ساعتی بیش نیست یا بدین خاطر است که دنیای ناپایدار چنان با سرعت بر انسان‌ها می‌گذرد که گویی یک ساعت بیش نبوده یا انسان‌ها به علت استفادهٔ صحیح نکردن از عمر خود می‌پندارند که همهٔ عمرشان بیش از یک ساعت ارزش نداشته است. بنابر این، تفسیر جملهٔ «یتعارفون بینهم» **(یکدیگر را (می‌بینند و) می‌شناسند)**، اشاره به مقدار درنگ آنها در دنیا است؛ یعنی چنان عمر را کوتاه احساس می‌کنند که گویا تنها به اندازه‌ای بوده که دو نفر یکدیگر را ببینند و معارفه‌ای میان آنها انجام گیرد و از همدیگر جدا شوند. این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور از احساس کوتاهی زمان، دوران برزخ است؛ یعنی آنها در دوران برزخ، در حالتی شبیه به خواب فرو می‌روند که گذشت سال‌ها و قرون و اعصار را احساس نمی‌کنند؛ به طوری که به هنگام رستاخیز فکر می‌کنند که دوران برزخشان که شاید هزاران یا ده‌ها هزار سال بوده، بیش از ساعتی نبوده است. مطابق این تفسیر، معنی جملهٔ «یتعارفون بینهم» چنین خواهد بود که آنها به قدری زمان برزخ را کوتاه احساس می‌کنند که هیچ مطلبی از دنیا را فراموش نکرده‌اند و یکدیگر را به خوبی می‌شناسند؛ یا این‌که اعمال زشت یکدیگر را در آنجا می‌بینند و باطن یکدیگر را می‌شناسند و این خود یک رسوایی بزرگ برای آنها است.[1]

۴۶ تا۵۶ . نجات مؤمنان و عذاب کافران پس از فرستادن پیامبر(ص) : این آیات، از قانون قطعی خداوند که همهٔ امت‌ها مشمول آن بوده و هستند، خبر می‌دهد. آن قانون این است که خداوند حکم فرموده که برای تمام امت‌ها پیامبری بفرستد تا پیام‌های الهی را به آنها برساند، سپس با فرستادن عذاب، بین او و آن امت داوری کند و افراد باایمان امت را نجات دهد و تکذیب‌کنندگان خدا و پیامبرش را نابود کند. سپس به پیامبر اسلام(ص) فرمان می‌دهد که به این امت خبر بدهد که آنها نیز بدون استثنا مشمول این قانون هستند. البته پاسخ این سؤال را که چه زمانی عذاب الهی بر مجرمان امت پیامبر نازل می‌شود، نداده و زمان آن را مبهم گذاشته است. در روایتی از امام باقر(ع) در ذیل آیهٔ ۵۰ این سوره می‌خوانیم: **«منظور از این آیه، عذابی است که در آخرالزمان بر فاسقانی که به ظاهر مسلمان هستند، نازل می‌شود. آنها امکان نزول عذاب الهی بر خود را انکار می‌کنند.»**[2]

۵۱. قبول نشدن توبه هنگام نزول عذاب : این آیه بر این حقیقت تأکید می‌کند که هنگام نزول عذاب، درهای توبه بسته می‌شود و پشیمانی سودی نخواهد داشت. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا توبه در چنین حالی، شبیه توبهٔ اجباری و اضطراری است و چنین توبه‌ای بی‌ارزش است.[3]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۰۳ ۲ـ المیزان، ج۱۰، ص ۶۶ ۳ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۱۲

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۗ
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۚ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ هُوَ يُحْيِي
وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ
مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ
﴿٥٧﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ۚ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا
يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾ قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ
حَرَامًا وَحَلَالًا ۗ قُلْ آلَلَّهُ أَذِنَ لَكُمْ ۖ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿٥٩﴾
وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ
لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾
وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ
مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ
عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ
وَلَا أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾

و هر کس که ستم کرده، اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد، (همه را از هول عذاب،) برای نجات خویش می‌دهد. و هنگامی که عذاب را ببینند،(پشیمان می‌شوند؛ امّا) پشیمانی خود را کتمان می‌کنند (، مبادا رسواتر شوند). و در میان آنها، بعدالت داوری می‌شود؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد. ۵۴ آگاه باشید آنچه در آسمانهاو زمین‌است، از آنِ خداست. آگاه باشید وعدهٔ خدا حق است، ولی بیشتر آنها نمی‌دانند. ۵۵ اوست که زنده می‌کند و می‌میراند، و به سوی او بازگردانده می‌شوید. ۵۶ ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست؛ (درمانی برای دلهای شما؛) و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان. ۵۷ بگو: «به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند؛ که این، از تمام آنچه گردآوری کرده‌اند، بهتر است.» ۵۸ بگو: «به من خبر بدهید آیا روزیهایی را که خداوند بر شما نازل کرده دیده‌اید، که بعضی از آن را حلال، و بعضی را حرام نموده‌اید؟!» بگو: «آیا خداوند به شما اجازه داده، یا بر خدا افترا می بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می کنید؟!)» ۵۹ آنها که بر خدا افترا می‌بندند، دربارهٔ (مجازات) روز رستاخیز، چه می‌اندیشند؟! خداوند نسبت به همهٔ مردم فضل (و بخشش) دارد، امّا اکثر آنها سپاسگزاری نمی‌کنند. ۶۰ در هیچ حال (و اندیشه‌ای) نیستی، و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما گواه بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می‌شوید. و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند؛ حتّی به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای؛ و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن نیست، مگر اینکه (همهٔ آنها) در کتابِ آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است. ۶۱

۵۷ . قرآن؛ شفای بیماری‌های دل و جان : امام علی(ع) با رساترین تعبیرات، این حقیقت را بیان کرده و فرموده است: «**درمان دردهای خود را از قرآن بجویید. چون سختی پیش آمد، از قرآن یاری خواهید. قرآن، شفابخش بزرگ‌ترین دردها یعنی کفر و نفاق و تباهی و گمراهی است.**»[1]

۵۸ . فضل و رحمت : در بارهٔ این‌که میان فضل و رحمت چه تفاوتی است، در میان مفسران گفت و گوی بسیار است. بعضی، فضل الهی را اشاره به نعمت‌های ظاهری، و رحمت را اشاره به نعمت‌های باطنی دانسته‌اند. بعضی دیگر گفته‌اند که فضل الهی، آغاز نعمت، و رحمت خدا، دوام نعمت است، و این‌که در روایات متعددی می‌خوانیم که منظور از فضل الهی، وجود پیامبر(ص) و نعمت نبوت، و منظور از رحمت پروردگار، وجود علی(ع) و نعمت ولایت است نیز شاید اشاره به همین تفسیر باشد؛ زیرا پیامبر، سرآغاز اسلام بود و علی(ع) سبب بقا و ادامهٔ حیات آن شد.[2]

۵۹ . تقسیم چهارپایان به حلال و حرام در دوران جاهلیت : منظور از روزی‌هایی که بعضی از آن را حلال و برخی را حرام کردند، چهارپایانی مانند شتر و گوسفند است که عرب پیش از اسلام، در دوران جاهلیت، طبق سنن جاهلی خود، برخی را حلال و برخی را حرام اعلام می‌کرد و تقسیم‌بندی‌های عجیبی بین آنها کرده بود؛ مانند وصیلة، سائبة، حام و ...[3] که در آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ مائده به آنها اشاره شده است.

۶۱ . عالم محضر خداست : در این آیهٔ شریف، درس بزرگی برای همهٔ مسلمانان بیان شده که می‌تواند آنها را در مسیر حق به راه اندازد و از کجروی‌ها و انحرافات باز دارد؛ درسی که توجه به آن، جامعه‌ای را صالح و پاک می‌کند و آن این‌که به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی بر می‌داریم و هر سخنی که می‌گوییم و هر اندیشه‌ای که در سر می‌پرورانیم و به هر سو که نگاه می‌کنیم و در هر حالی هستیم، نه تنها ذات پاک خدا بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و ما را با تمام توجه می‌نگرند. کوچک‌ترین حرکتی در پهنهٔ آسمان و زمین، از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی‌ماند؛ بلکه همهٔ آنها در لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، ثبت می‌شود؛ در صفحهٔ علم بی‌پایان خدا؛ در اندیشهٔ فرشتگان مقرب و نویسندگان اعمال انسان‌ها؛ پرونده و نامهٔ اعمال همهٔ ما. بی‌جهت نیست که امام صادق(ع) می‌فرماید: «**پیامبر اسلام هنگامی که این آیه را تلاوت می‌کرد، به شدت می‌گریست.**» جایی که پیامبر(ص) با آن همه اخلاص و بندگی و آن همه خدمت به خلق و عبادت خالق، از کار خود در برابر علم خدا ترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است.[4]

۱ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۷۵ ۲ـ نمونه، ج۸، ص ۳۲۲ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۷۹
۴ـ نمونه، ج۸، ص ۳۳۱

اَلآ اِنَّ اَولِيآءَ اللّٰهِ لاخَوفٌ عَلَيهِم وَلاهُم يَحزَنونَ
﴿٦٢﴾ اَلَّذينَ ءامَنوا وَكانوا يَتَّقونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ البُشرىٰ فِي
الحَيوٰةِ الدُّنيا وَفِي الاٰخِرَةِ ۚ لا تَبديلَ لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ ۚ
ذٰلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظيمُ ﴿٦٤﴾ وَلا يَحزُنكَ قَولُهُم ۘ اِنَّ
العِزَّةَ لِلّٰهِ جَميعًا ۚ هُوَ السَّميعُ العَليمُ ﴿٦٥﴾ اَلآ اِنَّ لِلّٰهِ
مَن فِي السَّمٰوٰتِ وَمَن فِي الاَرضِ ۗ وَما يَتَّبِعُ
الَّذينَ يَدعونَ مِن دونِ اللّٰهِ شُرَكآءَ ۚ اِن يَتَّبِعونَ
اِلَّا الظَّنَّ وَاِن هُم اِلّا يَخرُصونَ ﴿٦٦﴾ هُوَ الَّذي
جَعَلَ لَكُمُ الَّيلَ لِتَسكُنوا فيهِ وَالنَّهارَ مُبصِرًا ۚ اِنَّ
فى ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ لِقَومٍ يَسمَعونَ ﴿٦٧﴾ قالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ
وَلَدًا ۗ سُبحٰنَهُ ۖ هُوَ الغَنِيُّ ۖ لَهُ ما فِي السَّمٰوٰتِ وَما فِي
الاَرضِ ۚ اِن عِندَكُم مِن سُلطٰنٍ بِهٰذا ۚ اَتَقولونَ عَلَى
اللّٰهِ ما لا تَعلَمونَ ﴿٦٨﴾ قُل اِنَّ الَّذينَ يَفتَرونَ عَلَى اللّٰهِ
الكَذِبَ لا يُفلِحونَ ﴿٦٩﴾ مَتاعٌ فِي الدُّنيا ثُمَّ اِلَينا مَرجِعُهُم
ثُمَّ نُذيقُهُمُ العَذابَ الشَّديدَ بِما كانوا يَكفُرونَ ﴿٧٠﴾

آگاه باشید! (دوستان و) اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند. ۶۲ همانها که ایمان آوردند، و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیزمی کردند.۶۳در زندگی دنیا و در آخرت، شاد (و مسرور)ند؛ وعده‌های الهی تخلف ناپذیراست. این است آن رستگاری بزرگ! ۶۴ سخن آنها تو را غمگین نسازد! تمام عزّت (و قدرت)، از آنِ خداست؛ و او شنوا و داناست. ۶۵ آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از آنِ خدا می‌باشند. و آنها که غیر خدا را همتای او می‌خوانند، (از منطق و دلیلی) پیروی نمی‌کنند؛ آنها فقط از پندار بی اساس پیروی می‌کنند؛ و آنها فقط دروغ می‌گویند. ۶۶ او کسی است که شب را برای شما آفرید، تا در آن آرامش بیابید؛ و روز را روشنی بخش (تا به تلاش زندگی پردازید). در اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند. ۶۷ گفتند: «خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است». (ازهر عیب و نقص و احتیاجی) منزه است! او بی‌نیاز است. از آنِ اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. شما هیچ‌گونه دلیلی بر این ادّعا ندارید. آیا به خدا نسبتی می‌دهید که نمی‌دانید؟! ۶۸ بگو: «آنها که به خدا دروغ می‌بندند، (هرگز) رستگار نمی‌شوند. ۶۹ بهره‌ای (ناچیز) از دنیا دارند؛ سپس بازگشتشان بسوی ماست؛ و بعد، به آنها مجازاتِ شَدید به سزای کفرشان می‌چشانیم!» ۷۰

۶۲. اولیای خدا ترس و غمی ندارند : اولیاء، جمع ولیّ است که به معنای نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آنها است. بنابر این،اولیای خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حایل و فاصله‌ای نیست؛ حجاب‌ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خدا را با چشم دل چنان می‌بینند که هیچ‌گونه شک و تردیدی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد و به خاطر همین آشنایی با خدا که وجود بی‌انتها و قدرت بی‌پایان و کمال مطلق است، غیر خدا در نظرشان کوچک و کم‌ارزش و ناپایدار و بی‌مقدار است.کسی که با اقیانوس آشنا است، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند، به یک شمع بی‌فروغ بی‌اعتنا است. به همین جهت، ترس و اندوهی در وجود ایشان راه ندارد؛ زیرا ترس به خاطر از دست دادن نعمت‌هایی است که انسان در اختیار دارد یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، و غم و اندوه به خاطر از دست دادن نعمت‌هایی است که در گذشته در اختیار آدمی بوده و اکنون از دست رفته است. اولیاء و دوستان راستین خدا اما از هرگونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و غم‌ها و ترس‌هایی که دیگران را پیوسته در حال اضطراب و نگرانی از گذشته و آینده نگه می‌دارد، در وجود آنها راه ندارد.[1] در روایتی آمده است که از امام علی(ع) در ذیل این آیه و در وصف اولیای خدا سؤال شد. امام فرمود: **«اولیای خدا مردمی هستند که برای خدا عبادت را خالصانه به‌جا می‌آورند و در حالی که سایر مردم تنها ظاهر دنیا را می‌بینند، به باطن آن نظر می‌افکنند و (با این ژرف‌نگری)، آثار دیررس دنیا را می‌شناسند؛ در حالی که مردم دیگر، فریفتهٔ زرق و برق زودگذر آن شده‌اند. پس چون دانستند که دنیا به زودی آنها را رها می‌کند، آن را رها کردند و چون دانستند که دنیا به زودی آنها را می‌میراند، دوستی آن را در دل‌هایشان میراندند.»**[2] در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: **«خوشا به حال پیروان امام قائم(عج) که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهور را می‌کشند، و به هنگام ظهورش، مطیع فرمان اویند. آنان اولیای خدا هستند؛ همان‌ها که نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»**[3]

۶۴. بشارت خدا به افراد باتقوی : در این‌که بشارتی که خداوند در این آیه به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته، چیست، در میان مفسران گفت و گو است. بعضی، آن را بشارتی دانسته‌اند که فرشتگان در آستانهٔ مرگ و انتقال از این جهان به مؤمنان می‌دهند و می‌گویند: **«و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.»** (فصلت ـ ۳۰) و بعضی دیگر آن را اشاره به وعده‌های پیروزی پروردگار به مؤمنان و غلبه بر دشمن و حکومت در روی زمین می‌دانند. در بعضی از روایات، این بشارت‌ها به خواب‌های خوش تفسیر شده است که افراد مؤمن در دنیا می‌بینند، و در آخرت، وعدهٔ بهشتی است که فرشتگان هنگام خروج از قبرها به آنان می‌دهند؛ ولی از آیه استفاده می‌شود که بشارت مفهوم وسیعی دارد و هرگونه بشارت و شادی و پیروزی و موفقیت را شامل می‌شود، و همهٔ مواردی که پیشتر ذکر شد، مصداقی از بشارت است. یکی از دوستان امام صادق(ع) نقل می‌کند که امام فرمود: **«پیروان این مکتب، در لحظات آخر عمر، چیزهایی می‌بینند که چشمشان با آن روشن می‌شود.»** راوی می‌گوید: من در این سؤال اصرار کردم که چه چیز می‌بینند و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم؛ولی در هر بار امام تنها به این جمله قناعت می‌کرد که **«می‌بینند.»** در آخر مجلس، رو به سوی من کرد و مرا صدا زد و فرمود: **«مثل این‌که اصرار داری بدانی چه چیز را می‌بینند؟»** گفتم: آری، قطعاً، و سپس گریستم. امام به حال من رقّت کرد و فرمود: **«آن دو نفر را می‌بینند.»** پرسیدم: کدام دو نفر؟ فرمود: **«پیامبر(ص) و علی(ع) را. هیچ انسان باایمانی چشم از جهان نمی‌پوشد مگر این‌که این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می‌دهند. این را خداوند در قرآن بیان کرده.»** سؤال کردم: در کجا و کدام سوره؟ در این هنگام، حضرت این آیه را تلاوت فرمود.[4]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۳۳ ۲ـ المیزان، ج۱۰، ص ۹۲ ۳ـ نورالثقلین، ج۳، ص ۲۲۲

۴ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۳۷ و المیزان، ج۱۰، ص ۹۴

۞ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ
عَلَيْكُم مَّقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ
فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ
اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ
أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
﴿٧٢﴾ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ
وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ
﴿٧٣﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم رُّسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ
قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٤﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٥﴾
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾
قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ ۖ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ
السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

سرگذشت نوح را بر آنها بخوان؛ در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکّرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمّل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید.) من بر خدا توکّل کرده‌ام. فکر خود، و قدرت معبودهایتان را جمع کنید؛ سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند؛ (تمام جوانب کارتان را بنگرید؛) سپس به حیات من پایان دهید، و (لحظه‌ای) مهلتم ندهید! (امّا توانایی ندارید.) ۷۱ و اگر (از قبول دعوتم) روی بگردانید، (کار نادرستی کرده‌اید؛ چه اینکه) من از شما مزدی نمی‌خواهم؛ مزد من، تنها بر خداست؛ و من مأمورم که از مسلمین [= تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا] باشم.» ۷۲ امّا آنها او را تکذیب کردند؛ و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم؛ و آنان را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم؛ و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم. پس ببین عاقبت کار کسانی که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیّت ندادند)، چگونه بود! ۷۳

سپس بعد از نوح، رسولانی به سوی قومشان فرستادیم؛ آنان دلایل روشن برایشان آوردند؛ امّا آنها، به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند، ایمان نیاوردند. اینچنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می‌نهیم (تا چیزی را درک نکنند). ۷۴ بعد از آنها، موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم؛ امّا آنها تکبّر کردند (و زیر بار حق نرفتند؛ چرا که) آنها گروهی مجرم بودند. ۷۵ و هنگامی که حقّ از نزد ما به سراغ آنها آمد، گفتند: «این، سحری است آشکار!» ۷۶ موسی گفت: «آیا دربارهٔ حق، هنگامی که به سوی شما آمد، (چنین) می‌گویید؟! آیا این سحر است؟! در حالی که ساحران (هرگز) رستگار (و پیروز) نمی‌شوند.» ۷۷ گفتند: «آیا آمده‌ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی؛ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آنِ شما دو تن باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی‌آوریم!» ۷۸

۷۱. شهامت رهبران دینی در برابر دشمنان : حضرت نوح با این جملهٔ «فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لایکن امرکم علیکم غُمَّة ...» احساسات قوم خود را برانگیخت که با تمام توانشان علیه او اقدام کنند. البته این دستور، به خاطر نشان دادن عجز و ناتوانی آنها و بت‌هایشان بود و این‌که خداوند می‌تواند از پیامبرش در مقابل آنها و بت‌هایشان دفاع کند.[۱] در زمانی که این آیات نازل شد، پیامبر(ص) نیز در شرایطی مشابه شرایط نوح(ع) زندگی می‌کرد و گویی خداوند با این آیه به پیامبر دستور داد که به قدرت دشمن اهمیت نداده، با شهامت به راه خود ادامه دهد؛ چرا که تکیه‌گاهش خداست و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او را ندارد. گرچه بعضی از مفسران، این تعبیر نوح یا شبیه آن در تاریخ انبیا(ع) را نوعی اعجاز تلقی کرده‌اند، زیرا آنان دشمن را با نداشتن امکانات ظاهری، به شکست تهدید کرده و از پیروزی نهایی خود خبر داده‌اند، این یک درس بزرگ برای همهٔ رهبران اسلامی است که هرگز در برابر انبوه دشمنان نهراسند؛ بلکه با توکل به پروردگار و با قاطعیت هر چه بیشتر، آنها را به میدان فرا خوانند و قدرتشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیهٔ دشمنان خواهد بود.[۲]

۷۲. پاداش پیامبری : منظور حضرت نوح(ع) از «فَإِن تَوَلَّيتُم فَما سَأَلتُكُم مِن أَجرٍ» این است که اگر شما از قبول دعوت من روی بگردانید، برای من مشکل پیش نمی‌آید؛ زیرا من از شما، مزدی نخواستم که با روی برگرداندن شما، مزد من از بین رفته باشد؛ بلکه اجر و مزد من با خداست.[۳] اصولاً یکی از نشانه‌های روشن پیامبران راستین در مقایسه با مدعیان دروغین این است که آنها انگیزه‌های الهی دارند، و انگیزهٔ الهی دلیل بر صداقت مدعی نبوت است؛ در حالی که مدعیان دروغین، انگیزه‌های مادی دارند و هدف آنها سودجویی است؛ همان‌گونه که در کار کاهنان و امثال آنها دیده می‌شود. به هر حال، تأکید قرآن بر این موضوع که یکی از نخستین سخنان پیامبران الهی این بود که هیچ‌گونه چشم‌داشتی در مقابل زحمات خود نداشتند، نشان می‌دهد که آنها را با این امتیاز می‌توان شناخت. آنها این سخن را می‌گفتند و در عمل نیز نشان می‌دادند؛ در حالی که یک مدعی کاذب ممکن است چنین سخنی بگوید؛ ولی هرگز نمی‌تواند به آن عمل کند.[۴]

۷۳. اهل بیت(ع)؛ کشتی نجات مسلمانان : طبق این آیه، تمام کسانی که نوح(ع) را تکذیب کردند، از بین رفتند و تنها نوح و کسانی که همراه او در کشتی بودند، نجات یافتند. در روایتی که عدهٔ زیادی از محدثین شیعه و سنی از پیامبر اسلام(ص) نقل کرده‌اند و به حدیث سفینه مشهور است، می‌خوانیم که ایشان فرمود: «**مَثَل اهل بیت من، همانند کشتی نوح است. هر کس که به آن تمسک جوید، نجات می‌یابد و هر کس تخلف کند، غرق خواهد شد.**»؛ یعنی فقط کسانی که با اهل بیت پیامبر(ص) همراه شوند؛ نجات می‌یابند.[۵]

۷۷. تفاوت معجزه و سِحر : در آیهٔ پیش خواندیم که دشمنان حضرت موسی(ع) معجزهٔ او را سحر و جادو برشمردند. این آیه می‌فرماید که حضرت موسی(ع) برای دفاع از خویش، دو دلیل آورد. نخست این‌که فرمود: این حق است؛ نه سحر و جادو. یعنی درست است که سحر و معجزه هر دو مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما سحر باطل است و کارهای ساحران، بی‌هدف و محدود و کم‌ارزش است؛ ولی معجزات پیامبر حق است و هدف‌های روشن اصلاحی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نامحدود عرضه می‌شود. دوم این‌که فرمود: «**ساحران هرگز رستگار نمی‌شوند.**» ساحران به حکم کار و فنشان که جنبهٔ انحرافی و اغفالگرانه دارد، افرادی سودجو، منحرف، اغفالگر و متقلب‌اند که آنها را از خلال اعمالشان می‌توان شناخت؛ اما پیامبران، مردانی حق‌طلب، دلسوز، پاکدل، باهدف، پارسا و بی‌اعتنا به امور مادی هستند. ساحران هرگز روی رستگاری را نمی‌بینند و جز برای ثروت و مقام و منافع شخصی کار نمی‌کنند؛ در حالی که هدف انبیا، هدایت خلق خدا و اصلاح جامعهٔ انسانی در تمام جنبه‌های مادی و معنوی است.[۶]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۹۷
۲ـ نمونه، ج۸، ص ۳۵۱
۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۹۸
۴ـ پیام قرآن، ج۷، ص ۶۴ و ۶۵
۵ـ اطیب‌البیان، ج۶، ص ۴۳۰
۶ ـ نمونه، ج۸، ص ۳۵۹

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ
لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ ﴿٨٠﴾ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ
مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ
الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾ وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾ فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ
خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ ۚ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ
فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن
كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾
فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾ وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَأَوْحَيْنَا
إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا
بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ
رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ ۚ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ
وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

فرعون گفت: «(بروید و) هر جادوگر (و ساحـــر) دانایی را نزد من آورید.» ۷۹ هنگامی که ساحـران (بـه میدان مبارزه) آمدند، موسـی بـه آنها گفت: «آنچه (از وسایل سحـر) را می‌توانید بیفکنید، بـیفکنید!» ۸۰ هنگامی که افکندند، موسـی گفت: «آنچه شـما آوردید،سحـــر اســـت؛ که خداوند بزودی آن را باطل می‌کنـد؛ چـرا که خداوند (هرگـز) عمـل مفسـدان را اصلاح نمی‌کند. ۸۱ اوحـــق را بـــه وعدهٔ خویش، تحقّق می‌بخشـد؛ هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.» ۸۲ (در آغـاز،) هیچ کـس به موسـی ایمان نیاورد، مگر گروهی از فرزندان قوم او؛ (آن هم) بـا ترس از فرعون و اطرافیانش، مبـادا آنهـا را شـکنجـه کننـد؛ زیرا فرعون، بـرتری‌جویی در زمین داشت؛ و از اسرافکاران بود. ۸۳ موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما بـه خدا ایمان آورده‌اید، بـــر او توکّل کنید اگر تسـلیم فرمان او هسـتید.» ۸۴ گفتند: «تنها بـــــر خـدا توکّل داریـم؛ پروردگـارا! ما را مورد شکنجه گروه ستمگر قرار مده. ۸۵ و ما را با رحمتت از (دسـت) قـوم کافر رهایی بخش.» ۸۶ و به موسی و برادرش وحی کردیم که: «برای قوم خود، خانه‌هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید؛ و خانه‌هایتان را مقابـل یکدیگر (و متمرکز) قـرار دهید؛ و نماز را بـرپا دارید؛ و بـه مؤمنان بشارت ده (که سرانجام پیروز می‌شوند.)» ۸۷ موسی گفت: « پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را زینت و امـوالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای، پروردگارا! در نتیجـه (بـندگانت را) از راه تو گمراه می‌سـازند. پروردگارا! اموالشان را نابود کن؛ و (به جرم گناهانشان،) دلهایشان را سخت و سنگین سـاز، بـه گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.» ۸۸

۸۱ . ابطال جادوی جادوگران : در این آیه، حضرت موسی(ع) حقیقتی را روشن می‌کند تا آنچه را که پیش می‌آید (تبدیل عصا به اژدها)، به آن تطبیق کند. آن حقیقت این است که کاری که جادوگران انجام دادند (نشان دادن طناب‌ها و عصاها به صورت مار و اژدها)، سحر است و حقیقت سحر این است که چیز غیر واقعی در مقابل دیدگان مردم به صورت واقعی جلوه داده شود. پس چون اساس سحر و جادو باطل است، خداوند نیز آن را باطل می‌کند و بیهوده بودن آن را نشان می‌دهد؛ زیرا قانون خدا این است که حق را آشکار و پایدار کند و باطل را از بین ببرد، و اگر باطل قدرتی پیدا کند، موقت است و قدرت و پایداری برای حق است. آری، ناپایدار بودن فاسد و باطل در عالم، حقیقتی است که خداوند در بسیاری از آیات قرآن بیان فرموده و در آخر همین آیه نیز بر آن تأکید شده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «**خداوند (هرگز) عمل مفسدان را اصلاح نمی‌کند.**»[1]

۸۷ . آغاز شهرنشینی بنی‌اسرائیل : «قبلة» در اصل به معنای حالت تقابل و رو به رو بودن است و اطلاق کلمهٔ قبله بر آنچه امروز معروف است، به دلیل معنای ثانوی این کلمه است.[2] در تفسیر این آیه گفته‌اند که خداوند به موسی و برادرش(ع) وحی فرستاد که شما برای قومتان خانه‌هایی در مصر بسازید تا در آن سکونت کنند. گویی بنی‌اسرائیل تا آن زمان زندگی شهری نداشتند؛ بلکه مانند صحرانشینان در خیمه‌ها و مکان‌هایی نظیر خیمه زندگی می‌کردند. به آنان گفته شد که خانه‌هایتان را رو به روی هم و در یک جهت قرار دهید تا دیوار به دیوار یکدیگر باشد تا امکان تبلیغ و مشورت و خواندن نماز به صورت جماعت وجود داشته باشد.[3]

۸۸ . نفرین موسی(ع) و اجابت آن : باید توجه داشت که این نفرین حضرت موسی(ع) پس از نومیدی کامل او از ایمان فرعونیان بوده است. هنگامی که برای او مسلّم شد که آنها هرگز رستگار نخواهند شد و جز گمراه شدن و گمراه کردن از آنها سر نمی‌زند، نفرین نهایی را بر آنها کرد و از خدا خواست که فرعونیان هرگز ایمان نیاورند و ایمانشان تنها هنگامی باشد که عذاب الهی را مشاهده کردند؛ ایمانی که هرگز سودی ندارد.[4]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۰۴ ۲ـ نمونه، ج ۸، ص ۳۷۱ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۰۹
۴ـ پیشین، ص ۱۱۰

قَالَ قَد أُجِيبَت دَّعوَتُكُما فَاستَقِيما وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ
الَّذِينَ لَا يَعلَمُونَ ﴿۸۹﴾ وَجَاوَزنَا بِبَنِيٓ إِسرَآءِيلَ البَحرَ فَأَتبَعَهُم
فِرعَونُ وَجُنُودُهُ بَغيًا وَعَدوًا حَتّٰيٓ إِذَآ أَدرَكَهُ الغَرَقُ
قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلٰهَ إِلَّا الَّذِيٓ ءَامَنَت بِهِ بَنُوٓا إِسرَآءِيلَ
وَأَنَا مِنَ المُسلِمِينَ ﴿۹۰﴾ ءَآلـٰنَ وَقَد عَصَيتَ قَبلُ وَكُنتَ
مِنَ المُفسِدِينَ ﴿۹۱﴾ فَاليَومَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَن خَلفَكَ
ءَايَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَن ءَايَـٰتِنَا لَغَـٰفِلُونَ ﴿۹۲﴾ وَلَقَد
بَوَّأنَا بَنِيٓ إِسرَآءِيلَ مُبَوَّأَ صِدقٍ وَرَزَقنَـٰهُم مِنَ الطَّيِّبَـٰتِ
فَمَا اختَلَفُوا حَتّٰى جَآءَهُمُ العِلمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقضِي بَينَهُم
يَومَ القِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَختَلِفُونَ ﴿۹۳﴾ فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّآ
أَنزَلنَآ إِلَيكَ فَسـَٔلِ الَّذِينَ يَقرَءُونَ الكِتَـٰبَ مِن قَبلِكَ
لَقَد جَآءَكَ الحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ المُمتَرِينَ ﴿۹۴﴾
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَـٰتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ
الخَـٰسِرِينَ ﴿۹۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّت عَلَيهِم كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤمِنُونَ
﴿۹۶﴾ وَلَو جَآءَتهُم كُلُّ ءَايَةٍ حَتّٰى يَرَوُا العَذَابَ الأَلِيمَ ﴿۹۷﴾

فرمود: «دعای شما پذیرفته شد. استقامت به خرج دهید؛ و از راه (و رسم) کسانی که نمی‌دانند، تبعیّت نکنید.» ۸۹ (سرانجام) بنی اسرائیل را از دریا [=رود عظیم نیل] عبور دادیم؛ و فرعون و لشکرش از سرِ ظلم و تجاوز، به دنبال آنها رفتند؛ هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت:«ایمان آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند،وجود ندارد؛و من از مسلمین هستم.» ۹۰ (امّا به او خطاب شد:) الآن ؟! در حالیکه قبلاً عصیان کردی، و از مفسدان بودی! ۹۱ ولی امروز، بدنت را(از آب)نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی. و بسیاری از مردم، از آیات ما غافلند. ۹۲ (سپس) بنی‌اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی) منزل دادیم؛ و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم؛ (امّا آنها به نزاع و اختلاف برخاستند.) و اختلاف نکردند، مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد. پروردگار تو روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند، میان آنها داوری می‌کند. ۹۳ و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی را می‌خواندند بپرس؛ بیقین، حقّ از طرف پروردگارت به تو رسیده است؛ بنابراین، هرگز از تردیدکنندگان مباش! ۹۴ و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود. ۹۵ (و بدان) آنها که فرمان پروردگار تو بر آنان تحقّق یافته، (و به جرم اعمالشان، توفیق هدایت را از آنها گرفته هرگز) ایمان نمی‌آورند، ۹۶ هرچند تمام آیات(و نشانه‌های الهی) به‌آنان برسد، تازمانی که عذاب دردناک را ببینند! (زیرا تاریکی گناه، قلبهایشان رافرا گرفته، وراهی به روشنایی ندارند.) ۹۷

۹۰. بی‌فایده بودن ایمان اضطراری : هنگامی که پیشگویی‌های موسی(ع) یکی پس از دیگری به وقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صداقت این پیامبر بزرگ آگاه شد و قدرت‌نمایی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان کرد؛ به امید این‌که همان‌گونه که خدای بنی‌اسرائیل آنها را از این امواج کوه‌پیکر رهایی بخشید، او را نیز رهایی بخشد.[1] جباران روزگار پیوسته به زشتکاری خود ادامه می‌دهند؛ ولی هنگامی که چنگال مرگ گلوی آنان را فشرد و پرده‌ها بالا رفت و پیامدهای کردارهای خود را در جلوی چشم خود مجسّم دیدند، انگشت ندامت به دندان می‌گیرند و اظهار ایمان می‌کنند؛ ایمانی که نه سودی دارد و نه ارزشی. ایمان انسانی ارزش دارد که در میان انجام کار یا ترک آن مخیّر باشد و نیز در جهانی باشد که بتواند مبدأ خیر و شر گردد؛ ولی ایمان انسانی که در امواج آب چون پر کاهی از این سو به آن سو پرتاب می‌شود، نمی‌تواند مفید و ارزشمند باشد.[2]

۹۲. بیرون افتادن بدن بی‌جان فرعون : اکثر مفسران معتقدند که منظور از بدن در این آیه، همان جسم بی‌جان فرعون است؛ چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی‌افتاد، بسیاری باور نمی‌کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد، و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه‌های دروغینی در بارهٔ نجات و حیات فرعون بسازند. از این رو خداوند بدن بی‌جان او را از آب بیرون افکند تا آیندگان از آن عبرت گیرند. هم اکنون در موزه‌های مصر و بریتانیا یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیایی باقی مانده است. بعضی احتمال داده‌اند که بدن فرعونِ معاصرِ عصر موسی(ع) یکی از آن دو باشد.[3]

۹۳. جایگاه صدق : منظور از جایگاه صدق و راستی، جایگاه و منزلگاهی است که آنچه انسان از یک منزلگاه برای سکونت انتظار دارد، در آن یافت می‌شود. گویی آن جایگاه می‌گوید که من برای سکونت انسان‌ها جایگاه خوبی هستم و در این ادعا صداقت دارم. ویژگی‌های یک محل سکونت خوب و مرغوب این است که آب و هوای خوبی داشته و سرزمینش پر از برکات و دارای وفور نعمت باشد و انسان بتواند در آن استقرار یابد. منظور از جایگاه صدقی که بنی‌اسرائیل در آن منزل داده شدند، نواحی بیت‌المقدس و شام است که خداوند آنها را آنجا ساکن کرد و آن را سرزمین مقدس و مبارک نام نهاد و در قرآن داستان داخل شدن آنها به این سرزمین ذکر شده است.[4]

۹۴. آیا پیامبر تردید داشت؟! : خداوند در این آیه برای تأیید پیامبر(ص) و اثبات حقانیت آنچه نازل فرموده است، به پیامبرش فرمان می‌دهد که از اهل کتاب ـ البته آنهایی که کتاب آسمانی‌شان را تحریف نمی‌کنند و آن را درست می‌خوانند ـ در این زمینه پرسش کند؛ زیرا این معارف الهی به صورت کلی در تمام کتاب‌های آسمانی بوده است. نکتهٔ مهم و شایان توجه در این آیه این مطلب است که پیامبر در آنچه بر او نازل شده بود، شکّی نداشت و تعبیر «**اگر شک داری**» برای اثبات و تأکید بر مطلب مورد نظر است؛ چنان‌که این تعبیر در بحث‌های علمی و عقلی زیاد به کار می‌رود. مثلاً کسی برای ادعای خود دلیل محکمی می‌آورد و مخاطب را قانع می‌کند؛ اما با گفتن «اگر شک داری...»، دلیل دیگری می‌آورد. در حالی که مخاطب هیچ شکی ندارد، گوینده برای تأکید بر ادعای خود، این تعبیر را به کار می‌برد.[5]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۷۶
۲ـ منشور جاوید، ج۱۲، ص ۱۳۱
۳ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۷۷
۴ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۱۴
۵ـ پیشین، ص ۱۱۶

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَآ إِيمَانُهَآ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ
ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا
وَمَتَّعْنَٰهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾ وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَءَامَنَ مَن فِي الْأَرْضِ
كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ
عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾ قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَٰوَٰتِ
وَالْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي الْءَايَٰتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠١﴾
فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ ۚ قُلْ
فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ
ءَامَنُوا ۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ قُلْ يَٰٓأَيُّهَا النَّاسُ
إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَآ أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن
دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّىٰكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ
أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾ وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾ وَلَا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ۖ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِّنَ الظَّٰلِمِينَ ﴿١٠٦﴾

چرا هیچ یک از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که (ایمانشان بموقع باشد، و) به حالشان مفید افتد؟! مگر قوم یونس، هنگامی که آنها ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم؛ و تا مدّت معیّنی [= پایان زندگی و اجلشان] آنها را بهره‌مند ساختیم. ۹۸ و اگر پروردگار تو می‌خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی(به اجبار) ایمان می‌آوردند؛ آیا تو می‌خواهی مردم را مجبورسازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!) ۹۹ (امّا) هیچ کس نمی‌تواند ایمان بیاورد، جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او). و پلیدیِ (کفر و گناه) را بر کسانی قرارمی‌دهد که نمی‌اندیشند. ۱۰۰ بگو: «نگاه کنید چه چیز (از آیات خدا و نشانه‌های توحیدش) در آسمانها و زمین است؟» امّا این آیات و انذارها به حال کسانی که (بخاطر لجاجت) ایمان نمی‌آورند مفید نخواهد بود. ۱۰۱ آیا آنها (چیزی) جز همانند روزهای پیشینیان (و بلاها و مجازاتهایشان) را انتظار می‌کشند؟! بگو: «شما انتظار بکشید، من نیز با شما انتظار می‌کشم!» ۱۰۲ سپس (هنگام نزول بلا و مجازات،) فرستادگان خود و کسانی را که (به آنان) ایمان می‌آورند، نجات می‌دادیم و همین گونه، بر ما حقّ است که مؤمنان (به تو) را (نیز) رهایی بخشیم. ۱۰۳ بگو: «ای مردم! اگر در عقیدهٔ من شک دارید، من آنهایی را که جز خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم؛ تنها خداوندی را پرستش می‌کنم که شما را می‌میراند؛ و من مأمورم که از مؤمنان باشم. ۱۰۴ و (به من دستور داده شده که:) روی خود را به آیینی متوجّه ساز که از هر گونه شرک، خالی است؛ واز مشرکان مباش! ۱۰۵ وجز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان؛ که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود. ۱۰۶

۹۸. ایمان قوم یونس(ع) : جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروه‌های زیادی ایمان آوردند؛ اما آنچه قوم یونس را از دیگر اقوام جدا می‌کند، این است که قوم یونس همه به صورت جمعی ایمان آوردند؛ آن هم پیش از فرا رسیدن مجازات قطعی پروردگار؛ در حالی که در میان اقوام دیگر، گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی می‌ماندند تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر می‌شد. آنها پس از مشاهدهٔ این عذاب الهی غالباً اظهار ایمان می‌کردند؛ ولی ایمانشان به دلیلی که در آیهٔ ۹۰ همین سوره گفتیم، فایده‌ای نداشت. ماجرای ایمان آوردن قوم یونس به این قرار در تواریخ آمده است: هنگامی که یونس(ع) از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین «نینوا» (عراق) زندگی می‌کردند، مأیوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها می‌زیست، مردم را نفرین کرد؛ در حالی که عالم و دانشمندی نیز به یونس پیشنهاد می‌کرد که باز هم در بارهٔ آنها دعا کند و به ارشاد بیشتر بپردازد و مأیوس نگردد. یونس(ع) پس از این ماجرا، از میان قوم خود بیرون رفت. قوم او که صدق گفتارش را بارها آزموده بودند، به سراغ مرد دانشمند رفتند و از او راهنمایی خواستند. در آن هنگام هنوز عذاب نازل نشده اما نشانه‌های آن آشکار گشته بود. آنها فرصت را غنیمت شمردند و به توصیهٔ مرد دانشمند از شهر بیرون رفتند و دست به دعا و تضرع برداشتند و اظهار ایمان و توبه کردند و برای توجه بیشتر به خداوند و جلب رحمت او، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباس‌های خشن و کم‌ارزش به تن کردند و به جست و جوی پیامبر خویش برخاستند؛ اما اثری از او ندیدند. این توبهٔ حقیقی که خالصانه و به موقع انجام شده بود، کار خود را کرد؛ نشانه‌های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت. هنگامی که یونس ـ پس از ماجرای طولانی‌اش ـ به سوی قوم خود بازگشت، او را از جان و دل پذیرا گشتند. یادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند، وگرنه توبهٔ آنها پذیرفته نمی‌شد؛ بلکه هشدارهایی که معمولاً قبل از مجازات نهایی می‌آید، برای آنها به قدر کافی بیدارکننده بود؛ در حالی که مثلاً فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند (همانند آفت ملخ یا تبدیل شدن آب نیل به خون و ...)؛ ولی هرگز این هشدارها را جدی نگرفتند تا این‌که مجازات نهایی رسید.[1]

۹۹. ایمان؛ موهبتی از خدا و انتخابی از انسان : ممکن است تصور شود که این آیه با آیهٔ بعد منافات دارد؛ زیرا این آیه می‌فرماید که خداوند کسی را به ایمان آوردن مجبور نمی‌کند و آیهٔ بعد می‌گوید که تا فرمان و ارادهٔ خدا نباشد، کسی ایمان نمی‌آورد. توجه به یک نکته، این منافات ظاهری را برطرف می‌کند و آن این‌که ما عقیده داریم که نه «جبر» صحیح است و نه «تفویض» (واگذاری مطلق)؛ یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی‌اختیار باشند، نه چنان که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند؛ بلکه در عین آزادی اراده، باز به امداد الهی نیاز دارند. این آزادی اراده را خدا به انسان می‌دهد؛ عقل و خرد و وجدان پاک نیز از نعمت‌های اوست؛ ارشاد پیامبران(ع) و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیهٔ اوست؛ بنابر این، در عین آزادی اراده، باز هم سرچشمهٔ موهبت ایمان و آنچه محصول آن است، خداست.[2]

۱۰۴. خدایی که مرگ در اختیار اوست : در این آیه، از میان صفات خداوند، بر صفت میراندن او تأکید شده است؛ زیرا مشرکان بدین سبب بت‌ها را می‌پرستیدند که می‌پنداشتند آنها بدی‌ها را دفع و خوبی‌ها را برای آنها جلب می‌کنند؛ اما میراندن مطلبی است که اولاً یقین داشتند که مشمول آن می‌شوند و خواهند مرد و ثانیاً می‌دانستند که مرگ تنها به دست خداست و نه هیچ کس دیگر. بنابر این برای در امان ماندن از سخت جان دادن لازم است که خداوند را عبادت کنند. علاوه بر این مطلب، ذکر این صفت خداوند، نوعی تهدید برای مشرکان است؛ زیرا خداوند در آیات پیش به آنها وعدهٔ عذاب داده و مرگ مشرکان، هنگام فرود آمدن عذاب بر آنهاست.[3]

۱ـ نمونه، ج۸ ، ص ۳۸۷ ۲ـ پیشین، ص ۳۹۰ ۳ـ المیزان، ج۱۰ ، ص ۱۲۶

وَ اِن يَمسَسكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ اِلّا هُوَ وَ اِن يُرِدكَ
بِخَيرٍ فَلا رآدَّ لِفَضلِهِ يُصيبُ بِهِ مَن يَشآءُ مِن عِبادِهِ وَهُوَ
الغَفورُ الرَّحيمُ ۱۰۷ قُل يآاَيُّهَا النّاسُ قَد جآءَكُمُ الحَقُّ مِن رَبِّكُم
فَمَنِ اهتَدىٰ فَاِنَّما يَهتَدى لِنَفسِهِ وَمَن ضَلَّ فَاِنَّما يَضِلُّ عَلَيها
وَما اَنَا عَلَيكُم بِوَكيلٍ ۱۰۸ وَاتَّبِع ما يوحىٰ اِلَيكَ وَاصبِر حَتّىٰ
يَحكُمَ اللهُ وَهُوَ خَيرُ الحٰكِمينَ ۱۰۹

سُورَةُ هُودٍ

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ

الٓر كِتٰبٌ اُحكِمَت ءايٰتُهُ ثُمَّ فُصِّلَت مِن لَدُن حَكيمٍ خَبيرٍ ۱
اَلّا تَعبُدوا اِلَّا اللهَ اِنَّنى لَكُم مِنهُ نَذيرٌ وَبَشيرٌ ۲ وَاَنِ استَغفِروا
رَبَّكُم ثُمَّ توبوا اِلَيهِ يُمَتِّعكُم مَتاعًا حَسَنًا اِلىٰ اَجَلٍ مُسَمًّى وَيُؤتِ
كُلَّ ذى فَضلٍ فَضلَهُ وَاِن تَوَلَّوا فَاِنّى اَخافُ عَلَيكُم عَذابَ
يَومٍ كَبيرٍ ۳ اِلَى اللهِ مَرجِعُكُم وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَىءٍ قَديرٌ ۴ اَلآ
اِنَّهُم يَثنونَ صُدورَهُم لِيَستَخفوا مِنهُ اَلا حينَ يَستَغشونَ ثِيابَهُم
يَعلَمُ ما يُسِرّونَ وَما يُعلِنونَ اِنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدورِ ۵

و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه،) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی‌سازد؛ و اگر ارادهٔ خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد. آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او آمرزنده و مهربان است.» ۱۰۷ بگو: «ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده؛ هر کس(در پرتو آن) هدایت یابد، برای خود هدایت شده؛ و هر کس گمراه گردد، به زیان خود گمراه‌می‌گردد؛ و من مأمور (به اجبار) شما نیستم.» ۱۰۸ و از آنچه بر تو وحی می‌شود پیروی کن، و شکیبا باش(و استقامت نما)، تا خداوند فرمان (پیروزی) را صادر کند؛ و او بهترین حاکمان است. ۱۰۹

سوره هود

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

الر، این کتابی است که آیاتش استحکام یافته؛سپس تشریح شده‌و از نزدخداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده) است. ۱ (دعوت من این است) که: جز «الله» را نپرستید. من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام. ۲ و اینکه: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید؛ سپس بسوی او بازگردید؛ تا شما را تا مدّت معیّنی، (از مواهب زندگی این جهان،) به خوبی بهره‌مند سازد؛ و به هر صاحب فضیلتی، به مقدار فضیلتش ببخشد؛ و اگر (از این فرمان) رویگردان شوید، من بر شما ازعذاب روز بزرگی بیمناکم! ۳ (بدانید) بازگشت شما بسوی «الله» است؛ و او بر هر چیز تواناست. ۴ آگاه باشید، آنها (سرها رابه هم نزدیک ساخته، و) سینه‌هاشان را در کنار هم قرارمی‌دهند، تا خود (و سخنان خویش) را از او [= پیامبر]پنهان دارند. آگاه باشید، آنگاه که آنها لباسهایشان را به خود می‌پیچند و خویش را در آن پنهان می‌کنند، (خداوند) می‌داند آنچه را پنهان‌می‌کنند و آنچه را آشکار می‌سازند؛ چرا که او، از اسرار درون سینه‌ها، آگاه است. ۵

محتوای کلی سورهٔ هود : آیات این سوره، همانند سوره‌های مکی، اصول معارف اسلام یعنی توحید و مبارزه با شرک و بت‌پرستی، معاد و جهان پس از مرگ و صدق دعوت پیامبر را تشریح می‌کند و در لابه‌لای این مباحث، تهدیدهای شدیدی علیه دشمنان و دستورهای مؤکدی برای استقامت به مؤمنان دیده می‌شود. در این سوره، علاوه بر حالات حضرت نوح(ع) و مبارزات بسیارش که به تفصیل آمده، به سرگذشت هود، صالح، ابراهیم، لوط و موسی(ع) و مبارزات دامنه‌دارشان بر ضد شرک و کفر و انحراف و ستمگری اشاره شده است.[1]

۳. دین؛ آبادگر واقعی زندگی دنیا : قرآن در این آیه و آیات فراوان دیگر اعلام کرده است که دین‌داری و مذهب، پیش از آن‌که زندگی پس از مرگ را آباد کند، آبادکنندهٔ زندگی دنیوی است. بعضی، پیوند مواهب مادی دنیا با ایمان و توبه و استغفار را یک پیوند معنوی و ناشناخته می‌دانند؛ در حالی که دلیلی ندارد که برای این پیوند و رابطه، تفسیر ناشناخته‌ای کنیم. هر انسان عاقل و منطقی قبول دارد که دروغ و تقلب و دزدی و ظلم و ستم و تبعیض، شیرازهٔ زندگی اجتماعی را از هم می‌پاشد و زندگی انسان‌ها را تیره و تار می‌کند. قرآن کریم در این آیه و آیهٔ پیش، قبول و رعایت این چهار اصل را سبب آبادانی زندگی دنیای انسان‌ها و مسلمانان می‌داند: ۱ـ توحید: «الا تعبدوا الا الله». ۲ـ پذیرش رهبری پیامبران: «اننی لکم منه نذیر و بشیر». ۳ـ پاک‌سازی محیط از گناه: «استغفروا ربکم». ۴ـ بازگشت به ارزش‌های الهی و آراستگی به آن: «توبوا الیه». به همین دلیل، پس از ذکر این چهار اصل می‌خوانیم: «یمتعکم متاعاً حسناً الی اجلٍ مسمّی» (**تا شما را تا مدت معینی(از مواهب زندگی این جهان) به خوبی بهره‌مند سازد.**).[2] « و یؤت کل ذی فضل فضله » (**و به هر صاحب فضیلتی به مقدار فضیلتش ببخشد.**). منظور از این دو عبارت این است که در صورت عمل به دستورهایی که پیش از این گفته شد، خداوند به کسی که در ویژگی‌ها و صفات پسندیده و تلاش و کوشش بر دیگران فضیلت دارد، به همان مقدار فضیلتش اجر و مزد و سعادت و خوشبختی و توفیق عنایت می‌کند و بدین ترتیب، هر کسی که در خصوصیتی فضیلت و امتیاز دارد، به خوبی می‌تواند از آن استفاده کند و به رتبه و درجهٔ مناسب خود در دنیا و آخرت نایل شود. این حقیقتی است که تنها در سایهٔ توحید و ایمان به خدا وجود دارد؛ چون خداوند عادل است و حق هیچ کسی را ضایع نمی‌کند. در جوامع بشری اما که از توحید و ایمان به خدا عاری هستند ـ هر چند در ظاهر پیشرفته و مترقی باشند ـ این مطلب به چشم نمی‌خورد؛ چون همواره در جامعه‌هایی که انسان‌ها بدون توجه به خدا زندگی می‌کنند، مردم به دو گروه مستکبر و مستضعف تقسیم می‌شوند و تمام امتیازات به گروه مستکبر و زیاده‌خواه داده می‌شود ـ هر چند لایق آن نباشد ـ و گروه مستضعف اگرچه دارای فضیلت و لایق خوشبختی باشد، همواره در بدبختی و ناملایمات دست و پا می‌زنند.[3]

۵. مشرکان خود را از پیامبر پنهان می‌کردند : در کتب روایی و تاریخی آمده است که مشرکان و منکران رسالت رسول اکرم(ص) تحدّی خدای سبحان را پذیرفتند و در صدد مبارزه با پیامبر بر آمدند و خواستند مانند قرآن و سوره‌های آن را بیاورند. مدّت‌ها سخنوران آن زمان کوشیدند و عدّه‌ای در کنار کعبه با یکدیگر هم‌پیمان شدند که در مدّت یک سال، تمام قرآن یا بخشی از سور آن را نقض کنند؛ ولی از آوردن مثل یک سورهٔ کوچک نیز عاجز ماندند و اینجا بود که زبان به تهمت گشودند و نسبت سحر و افترا به پیامبر(ص) دادند. این آیه، در بارهٔ این افراد سخن می‌گوید که در مجلس مبارزهٔ علمی شرمنده می‌شدند و سر خم می‌کردند و لباس بر سر می‌کشیدند و بیرون می‌خزیدند؛ زیرا توانایی مبارزه با قرآن کریم و تحدّی آن را نداشتند.[4]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۳ ۲ـ پیشین، ص ۱۰ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۳۶
۴ـ تفسیر موضوعی، ج۱، ص ۱۷۴